

دوست

نوجوانان

هفته نامه نوجوانان ایران

سال دوم - شماره ۳۴

شماره پیاپی ۸۴

پنجشنبه - ۹ شهریور ماه ۱۳۸۵

قیمت: ۲۵۰ تومان



دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)



میلااد

حضرت علی اکبر علیه السلام
و روز جوان گرامی باد.

- ۴ **پدمانسی ممنوع!** 
- ۴ **مقداد سرزمین افسانه‌های هزار و یک شب** 
- ۶ **رگورد شکنجا** 
- ۸ **اسکات** 
- ۱۰ **مستی عاشقی** 
- ۱۲ **با این حیوانات حیرت‌انگیز آشنا شوید** 
- ۱۴ **مکاپت‌های پهلول** 
- ۱۵ **لبنان** 
- ۲۳ **دو شعر از علی داوودی** 
- ۲۴ **اگر آب پیدا شود!** 
- ۲۶ **دردسرهای پی‌سی** 
- ۲۸ **عکاسی از فیلم** 
- ۳۰ **چیزی شبیه خانواده** 
- ۳۱ **گریه آوازه خوان** 
- ۳۲ **بازی مهارت دست** 
- ۳۴ **نیکی پوشیده** 

مدیر مسؤول: مهدی ارگانی
 سردبیران: افشین علاء - محسن وطنی
 دبیر تحریریه: زهراسادات موسوی محسنی
 مدیر هنری: حامد قاموس مقدم hghm97@gmail.com
 ویراستار: حسام‌الدین دائم‌الاعتکاف
 گروه هنری: سارا قاموس مقدم - باقر سرایی - سبحان هوشمند
 سالومه مسافر - سروش مسعودی
 صفحه آرایی: لیلا بیگلری
 دبیر سوژه طلایی: کاوه کهن
 مدیر اجرایی: هیرو نامداری
 نشانی: تهران - خیابان انقلاب - خیابان فخر رازی - بن بست ذکاء
 دفتر مجله دوست نوجوانان
 تلفکس: ۶۶۹۶۵۰۹۶
 تلفن دفتر هنری: ۸۸۸۳۶۷۹۲
 پست الکترونیک: doost_nojavanan@yahoo.com

توزیع و امور مشترکین: محمدرضا اصغری
 فکس: ۶۶۷۱۲۲۱۱
 تلفن: ۶۶۷۰۶۸۳۳



بدجنسی ممنوع!

و غیبت شما را جشن می‌گیرند. حالا تصور کنید که همه مشتاق حضور شما باشند. باید چه کارهایی انجام دهید که حضورتان موجب شادمانی افراد دیگر، خصوصاً دور و بریهایتان شود؟ برای رسیدن به این جایگاه باید چه کارهایی انجام دهید و چه کارهایی را انجام ندهید؟

البته کسی از شما انتظار ندارد که بچه مثبت باشید و شیطنتهای کودکانه را فراموش کنید. شیطنت کردن حق شما و اقتضای سن شماست. اگر موهبتان را به وری شانه کنید و بیست و چهار ساعت کتاب علمی و اخلاق بخوانید و دست از پا خطا نکنید که نمی‌شود.

منظور این است که بتوانید فرق شلوغ بازی و بدجنسی را تشخیص دهید. شما مطمئن باشید که آدمهای مهم هم کودکی پر انرژی را پشت سر گذاشته‌اند.

مطالعه و تحقیق در مورد زندگی آنها به شما کمک می‌کند تا متوجه تفاوت شیطنت کودکانه و بدجنسی بشوید.

یکی از این مسائل این است که اولاً به خاطر چند لحظه شادمانی مختصر خود موجب نشویم دل کسی بشکنند، دوماً گرفتاری جبران ناپذیری برای کسی ایجاد نکنیم.

حالا اگر بدجنسی نمی‌کنید، تا جایی که جا دارید شیطنت کنید. مجله دوست نوجوان از همه شیطنتهای شما به شرط این که بدجنسی محسوب نشود، حمایت می‌کند.

تصور کنید که در منزل نشستهاید و زیر زیرکی مشغول اذیت کردن خواهر کوچکتر یا برادر بزرگتر خود هستید. خواهرتان به گریه می‌افتد و به مادرتان پناه می‌برد و برادرتان بلند می‌شود و با پس گردنی در مورد کارهای زشت شما موضع می‌گیرد.

تصور کنید که به پارک رفته‌اید و یک صف طولانی برای سوار شدن و استفاده از تاب وجود دارد و شما بی‌توجه به همه آدمهایی که برای سوار شدن به تاب لحظه شماری می‌کنند، فریاد می‌زنید که: «دارند بستنی میوه‌ای نذری می‌دهند» و پس از هجوم مردم برای خوردن بستنی با خیال راحت سوار تاب می‌شوید و قبل از این که همه برگردند متواری می‌شوید.

تصور کنید که خیلی دلتان می‌خواهد که سوار دوچرخه برادر بزرگترتان شوید و چون او از این کار امتناع می‌کند، در یک شب تاریک و به دور از چشم افراد منزل، پواشکی به دوچرخه نزدیک شوید و باد دوچرخه را خالی کنید و برادر بخت برگشته‌تان مجبور شود دوچرخه‌اش را روز بعد به دوش بکشد و به سمت دوچرخه سازی حرکت کند.

تصور کنید که در هنگام پخش سریال نرگس که همه خانواده سرشان را داخل تلویزیون فرو کرده‌اند که مبادا حتی یک صحنه را از دست بدهند، شما ناگهان کانال تلویزیون را عوض کنید و همه را غافلگیر کنید.

انجام دادن کارهای بالا و حتی خیلی کارهای دیگر، بسیار ساده‌تر از تصور کردن آنهاست. یعنی شما هر وقت که اراده کنید می‌توانید برای دیگران ایجاد ناراحتی و عصبانیت کنید که البته در این صورت شما در نظر باقی افراد اجتماع، چه اجتماع کوچک خانواده‌تان و چه اجتماعات بزرگ‌تر مانند مدرسه و کوچه و محله به عنوان یک آدم آزاررسان جلوه خواهید کرد و همه ترجیح می‌دهند که شما را نبینند و مطمئناً عدم حضور



بغداد سرزمین افسانه‌های هزار و یک شب

و برخلاف مشهور، تازگی نداشت. قسمتی از مصالح را نیز از ایوان مداین که در این سالها متروک شده بود آوردند اما با توجه به هزینه‌ای که داشت، به زحمتش نمی‌ارزید و رها شد. شهر، چهار دروازه داشت که به خراسان و سوریه و بصره و کوفه می‌رفت. بر روی هر دروازه برجی برای دیده بانی ساخته بودند. برای تأمین امنیت، دور شهر را دیوار و خندق محاصره کرده بود.

قصر منصور که از سنگ مرمر بنا شده و قبه خضرا در مجاورت آن، عظمت و جلالی تمام به آن می‌بخشید. کوچه‌های شهر دروازه‌هایی داشت که به هنگام ضرورت آنها را می‌بستند. بازارهای تازه ساخت خیلی زود بازرگانان و اصناف مختلف را به سمت خود جلب کرد.

پایتخت جدید را منصور، مدینه السلام یا دارالسلام خواند و مردم آن را مدینه منصور، مدینه مدوره و... نیز می‌خواندند. اما نام قدیم بغداد بیشتر بر سر زبانها افتاد. بعدها بغداد با دروازه‌ها و برجها و قصرها و باغهای خود و مخصوصاً دربار با شکوه هارون الرشید شهرت بسیار یافت و بهشت روی زمین و صحنه افسانه‌های هزار و یک شب شد. گویی بعد از یک قرن خاموشی و فراموشی، بار دیگر مداین اما این دفعه اندکی دورتر از جای سابق، در سرزمین عراق پدید آمده بود.

پس از روی کار آمدن خلافت عباسیان نیاز به پایتخت جدید احساس می‌شد. اما گرفتاریها و دل مشغولیهای سقاح (خونریز)، اولین خلیفه عباسی، فرصت چندانی برای این کار باقی نگذاشت. در مدت خلافت وی، عباسیان در قصرها و بناهای به جا مانده از دوران امویان و پادشاهان ساسانی مستقر شدند.

بالاخره در زمان دومین خلیفه عباسی، منصور، پس از تحقیق بسیار، در ساحل غربی رود دجله دهکده‌ای مسیحی نشین به نام بغداد توجه خلیفه را جلب کرد. ناگفته نماند که بغداد در اصل یک واژه پهلوی مربوط به ایران باستان است به معنی خدا داد؛ انتخاب خوبی بود زیرا این محل در مسیر عبور کاروانهای مختلف واقع بود. به علاوه نزدیکی و دسترسی آسان تر به مناطقی همچون مصر و ایران و ممالک رم و ارتباط با دریاهای اطراف، به اهمیت این منطقه می‌افزود.

از سال ۱۴۱ ه. ق که منصور نقشه این پایتخت جدید را ریخت، چهار سال گذشت تا شروع به بنای آن کرد. بعد از پنج سال، کار قصر خلیفه و مسجد شهر تمام شد و سرانجام همه بنای آن در سال ۱۴۹ هجری به پایان رسید. در این مدت صدها هزار کارگر و مزدور به کار ساختن شهر مشغول بودند و آورده‌اند که میلیونها درهم صرف ساختن پایتخت جدید شد.

شهر به شکل دایره بود. شکلی که در بنای همدان و دارابگرد نیز به کار رفته بود



شاه دزد

کا تبی

مدتها در کنج خانه خویش

بیکار نشسته بود و روزگار را این چنین

می گذراند. اما پس از مدتی به سفارش دوستان

و آشنایان و حتی با توسل به هنر کتابت خود توانست

در دستگاه حاکم شهر مقام و منزلتی پیدا کند. پیوسته در

این اندیشه بود که چه طور می تواند خود را از این که هست بهتر

در چشم بزرگان جلوه دهد و به مناصب بالاتر دست پیدا کند.

سر انجام چاره‌ای اندیشید و به یکی از شهرهای مجاور رفت. در راه پاره

سنگی از زمین برداشت؛ به نزدیک شهر که رسید، غلامی را جلوتر از خود

به شهر فرستاد تا اطلاع دهد که: «فرستاده‌ای از جانب حاکم به این جا

می آید، آماده استقبال باشید.» و این در حالی بود که مردم شهر اصلاً

نمی دانستند که این تازه وارد کیست و به چه منظور به آنجا آمده.

پس از رسیدن کاتب به شهر، وی با زیرکی تمام اعلام کرد که: «حاکم

این دیار مرا برای آن به این جا فرستاده که در کار نوسازی و تعمیر

سنگفرش مسجد شهر نظارت داشته باشم. حتی حاکم نوع سنگ را هم

شخصاً تعیین کرده است.» آن گاه دست در جیب خود کرد و آن سنگ را

که از بیابان برداشته بود بیرون آورد و گفت: «این هم همان سنگ است. البته

حاکم می خواست خود به پای خویش به این شهر بیاید اما خودتان بهتر می دانید

که باید به کار سایر خلائق هم رسیدگی کرد. پس به جهت مشغله فراوان مرا به این کار

مأمور کردند.»

مردم شهر متعجب مانده بودند که این چه فرمانی است و اصلاً در کجای این زمین

می توان چنین سنگی را یافت؟»

خلاصه از کاتب اصرار که فرمان حاکم است و از مردم بینوا انکار که مثال این

سنگ را از کجا بیاوریم؟

بالاخره عده‌ای از بزرگان و ثروتمندان شهر جمع شدند و با اصرار و خواهش

مبلغی روی هم گذاشتند و به این تازه وارد دادند. کاتب هم راضی شد که

مسجد را به هر نوع سنگی که می خواهند فرش کنند.

- مهم نیت عمل است. سنگ، سنگ است چه فرقی می کند؟!

در راه بازگشت، کاتب شادمان بود. چون از مالی که در این کار به دست

آورده بود می توانست مدارج ترقی را طی کرده و چه بسا همین امروز و فردا

به پاس این خدمات صادقانه به درجه بالایی ارتقا یابد. با خود می اندیشید

که در این شهر چه قدر امکانات و وسایل پیشرفت مهیاست و به این نکته

سنجی خود می بالید.

از طرفی مردم شهر و به خصوص بزرگان هم خوشحال بودند از این که

چه قدر راحت و بی دردسر می توان با دادن چند سکه ناقابل فرمان

حاکم را از این رو به آن رو کرد و سر مأمور و حاکم را هم

کلاه گذاشت!

رکورد شکنها

رکاب زدن، جایی نزدیک به آسمان!

اگر سوار دوچرخه ای که آقای «تری گورتزن» ساخته است بشوید، به راحتی می‌توانید ببینید که روی پشت بام خانه همسایه‌ها چه خبر است! این دوچرخه تقریباً ۶ متر ارتفاع دارد و برای سوار شدنش باید آن را به یک خانه یا تیرک بلند تکیه داد. آن جور که می‌گویند دوچرخه روانی هم هست و به راحتی می‌توان به حرکت درآوردش. سیستم ترمز خوبی هم برایش تعبیه شده است. همه چیزش بی نقص است. فقط یک سؤال برای ما پیش آمده که شاید شما بتوانید جواب دهید؛ اگر سوار این دوچرخه نقلی بشویم و برویم توی خیابان و یک دفعه چراغ راهنمایی قرمز بشود، باید چه خاکی به سرمان بریزیم؟!



یک صف طولانی از دندانهای درخشان!

و به مدت ۶۰ ثانیه دندانهایشان را مسواک زدند. چندین دندانپزشک هم در بین آنها حضور داشتند تا شیوه صحیح مسواک زدن را به آنها آموزش دهند. همه چیز بی نقص پیش رفت و یک رکورد با حال هم شکسته شد. فقط یک سؤال برای ما پیش آمده؛ این بچه‌های ریزه میزه چطور دهانشان را شستند؟ احتمالاً با دهانی پر از خمیر دندان ایستادن توی یک صف ۵۰۰ نفره برای رسیدن به شیر آب، خودش یک رکورد جدید است!

قدیمیها خوب می‌گفتند که یک دست صدا ندارد. شما حتی اگر ده هزار بار هم مسواک بزنید، رکورد که بماند، حتی یک شیشه را هم نمی‌توانید بشکنید. ولی اگر همراه با ده هزار نفر دیگر، هم زمان دور هم مسواک بزنید، یک رکورد اساسی را می‌شکنید! البته زیاد هول نکنید، کار از کار گذشته. بچه‌های چینی زودتر از شما این کار را کرده‌اند.

ده هزار و دویست و چهل دانش آموز چینی در یک حرکت نمادین یک صف ۸۰۰ متری تشکیل دادند و همگی همزمان



کولای با آدامس بادکنکی؟

زده کرده است. اگر تصوّر دقیقی از ۵۸ سانتی متر ندارید، باید بگوییم که از قطر توپ بسکتبال بیشتر است! جا افتاد؟

سوزان جایزه های زیادی گرفته. یکی از این جایزه ها را شرکت تولید کننده آدامس به او داده است. شرکت تقبل کرده که او تا آخر عمر هر چه قدر آدامس خواست در اختیارش بگذارد!

فقط این جا یک سؤال برای ما پیش

می آید و آن این است که اگر این آدامس که خانم سوزان ویلیامز زحمت باد کردنش را کشیده اند، یک دفعه و ناگافل بترکد چه اتفاقی می افتد و مثلا چقدر طول می کشد این آدامس چسبناک و نفرت انگیز را از روی سر و صورتش پاک کنند؟

کاری به رکوردش نداریم ولی ما عادت کرده ایم به آدمهای رکورددار احترام بگذاریم چون به هر حال هر کس که بتواند رکوردی را بشکند، معنیش این است که دیگران نمی توانند این کار را در حد و اندازه او انجام دهند. مثلا ما هر وقت می خواهیم آدامس را باد کنیم، یا باد نمی شود یا اینکه در جا می ترکد و باید یک ساعت وقت بگذاریم و از لب و لوجه مان پاکش کنیم! برای همین است که به خانم «سوزان مونتگمری ویلیامز» احترام می گذاریم.

او متخصص باد کردن آدامس است و کاری را می کند که ما آدامس دوستها حتی خواب انجام دادنش را هم نمی بینیم! او سه تکه آدامس را توی دهانش انداخته و در عرض یک دقیقه و ۴۸ ثانیه آن قدر آن را باد کرده که قطرش به ۵۸/۴ سانتی متر رسیده است.

سوزان ویلیامز سه بار رکورد خودش را در باد کردن آدامس شکسته و البته این رکورد آخرش حتی خودش را هم شگفت

طولانی ترین نقاشی دنیا

به دست نوجوانان تصویر شود.

شریفی گفت: «سال گذشته نتوانستیم رکورد این نقاشی را در کتاب گینس ثبت کنیم و امسال هم با استفاده از راینان فرهنگی ایران این نقاشی و رکورد آن در گینس ثبت شد. در حال حاضر آخرین طرح نقاشی که توانست صاحب رکورد شود یک نقاشی به طول ۲۹۸۷ متر است که امارات توانست این رکورد را از آن خود کند»

سیدمهدی حسینی، دبیر طرح به سوی روشنایی، نیز در ادامه نشست گفت: «سه رویکرد دینی، ملی و هنری اصلی ترین اهداف این طرح را تشکیل داده اند. این طرح در پی حرکت توهین آمیز کاریکاتوریست دانمارکی به ساحت مقدس حضرت محمد (ص) انجام شد و عمده ترین فعالیت آن برپایی کارگاههای تجسمی بود. در جریان برگزاری آن ۲۵۰ کارشناس و دانشجوی هنر بر آثار نوجوانان نظارت داشتند. طولانی ترین نقاشی جهان قرار بود در خیابان ایران زمین شهرک غرب انجام شود که به دلایل امنیتی و راهنمایی رانندگی در بلوار پاکنژاد شهرک قدس برگزار شد.»

وی افزود: «بومی که نوجوانان روی آن نقاشی کردند یک متر عرض داشت و از برزنت ۳۲۰ گرمی آهارخورده با رنگ مات تشکیل شده بود. این بوم از کف زمین شصت سانت فاصله داشت و برای هر هنرمند فضایی به اندازه یک متر مربع در نظر گرفته شده بود. رنگ هایی هم که در اختیار نوجوانان قرار داده شد آنتی باکتریال و ضدحساسیت و موضوع نقاشی ها به انتخاب خود نوجوانان و آزاد بود.»

نقاشی پنج هزار متری نوجوانان ایرانی در کتاب رکوردهای گینس ثبت می شود

طولانی ترین نقاشی جهان به طول پنج هزار متر با حضور پنج هزار نوجوان ایرانی با موضوع پیامبر اعظم (ص) همزمان با مبعث پیامبر (ص) در تهران خلق و در کتاب رکوردهای گینس ثبت شد.

مسعود شریفی رئیس مرکز فرهنگی هنری نوجوانان تهران گفت: «طرح به سوی روشنایی از سوی مرکز فرهنگی هنری شهرداری با هدف ارتباط ویژه با نوجوانان کشور برگزار شد. شاید به این دلیل که نوجوانان دارای پتانسیل و انرژی مخصوصی هستند و این نوجوانان اگر بتوانند مورد حمایت های دولتی و ارگان های مربوط واقع شوند، طبعاً آینده درخشانی در پیش خواهند داشت.»

وی افزود: «طرح طولانی ترین نقاشی جهان با عنوان «به سوی روشنایی» سال گذشته در سالروز میلاد باسعادت حضرت امام زمان (ع) با حضور سه هزار نوجوان ایرانی از سراسر کشور با همراهی جمعی از کارشناسان هنرهای تجسمی با محوریت برقراری صلح و عدالت فراگیر برگزار شد. امسال نیز با رکورد پنج هزار متر و با حضور پنج هزار نوجوان در روز بعثت پیامبر این طرح برای دومین بار اجرا شد.»

رئیس مرکز فرهنگی هنری نوجوانان در ادامه تصریح کرد: «ستاد اجرایی این طرح از یک ماه پیش فعالیت خود را آغاز کرده و از آنجا که امسال سال پیامبر اعظم (ص) است، قرار شد نوجوانان با این محور و درونمایه به ارائه اثر بپردازند اما چون تصویر کردن چهره پیامبر (ص) امکانپذیر نیست، تصمیم گرفتیم در قالب پنجاه موضوع حول محور سیره نبوی آثار



پایان اسکلت

کلانتر «ولدون» مرد ریزنقشی بود و دیدگان آبی هوشیاری داشت. لورنا به دفتر کلانتر آمده بود تا با او صحبت کند. لورنا کمی مکث کرد و گفت: «جناب کلانتر! آیا درست است که بسیاری از مردم فکر می‌کنند «والی برج» زنش را کشته است؟»

ولدون با اخم جواب داد: «بله. اولی‌شان خود منم. این قضیه بزرگ‌ترین مایه ناامیدی من در تمام زندگی‌ام بوده است. من می‌دانم که آن مرد توانایی، انگیزه و فرصت کشتن زنش را داشته و شک ندارم که یک چنین کاری هم کرده است ولی... لعنت بر شیطان! مدرک ندارم. شما به خاطر «والی برج» آمده‌اید پیش من؟»

- بله، والی و... مدرکی که همیشه می‌خواستید.

کلانتر دیر باورانه لبخندی زد: «جدی می‌گویید خانم پاول؟»
- البته. من دلیل و مدرک دارم کلانتر. اما به علل خاصی نمی‌توانم بگویم چیست. یعنی تا اندکی بعد. ولدون قدری حیرت زده زن را برانداز کرد و پرسید: «توی خانه چیزی یافته اید؟ نامه؟ لکه خون؟»

- فعلاً نمی‌توانم بگویم.

- اخمهای کلانتر بیش از پیش در هم رفت و او آهسته غرید: «پس ما برای شما چه کاری می‌توانیم بکنیم خانم عزیز؟»

- والی برج را به زندان بیاندازید.

- نمی‌توانم خانم. حبس کردن مردم مجوز می‌خواهد. حالا اگر شما چیزی دارید باید تسلیم ما کنید. زن در حالی که به گلهای قشنگ باغچه‌اش می‌اندیشید، سرسختانه پاسخ داد: «نمی‌توانم، اما... شما می‌توانید برج را به جرم تهدید و ارباب من توقیف کنید.»

- والی شما را تهدید کرده؟ چرا؟

چون من از مردم چیزهایی درباره مرگ همسرش می‌پرسیدم. برج به من اخطار کرد که دست از فضولی بردارم و گرنه بد می‌بینم. نمی‌توانید او را برای همین زندانی کنید؟ کلانتر ولدون آهی کشید و گفت: «متأسفم خانم پاول، نه. بهتر از هر چیز این است که شما هر چه می‌دانید به من بگویید.»

- اما او بعید نیست واقعاً به من صدمه‌ای بزند.

- پس با من صادق باشید خانم و بفرمایید که چه چیزی یافته اید؟

«لورنا» دو دل بود، اگر می‌گفت جمجمه‌ای کشف کرده است، روز بعد یا همان شب مأمورین در تلاش یافتن بقایای اسکلت، باغچه پر گل او را ویران می‌ساختند ولی اگر نمی‌گفت، لااقل تا وقتی که نمایشگاه گل برگزار می‌شد. در عین حال



ممکن بود خطری تهدیدش کند. عاقبت تصمیمش را گرفت، سرش را به نشانه امتناع تکان داد و گفت: «متأسفم کلانتر. من نمی‌خواستم معماً طرح کنم. اما خوب می‌دانید که بعضی اوقات خانمها چه جوری می‌شوند. به هر حال از لطفتان متشکرم. خداحافظ.»

و آن گاه در مقابل چشمان حیرت زده ولدون از دفتر او خارج شد.

«لورنا پاول» هیچ وقت از تنهایی و تاریکی نمی‌ترسید چون طی دوره طولانی بیوگی‌اش به آنها عادت کرده بود ولی آن شب وقتی قدم در اتاق جلویی خانه‌اش گذاشت، دچار ترس و دلهره غریبی شد و حتی ششمش او را از وجود خطر مجهولی آگاه کرد. غریزه‌اش اشتباه نمی‌کرد. اواخر شب هنگامی که لورنا می‌خواست چراغها را خاموش کند و بخوابد، ناگهان ضربات شدیدی به در خورد. زن لحظاتی بر جا خشک شد بعد ناچار در را باز کرد و یک‌باره قلبش فرو ریخت. این مرتبه «والی برچ» پیپ به دهان نداشت و دیدگانش خون گرفته و دریده بود و مثل چشمهای پلنگ خشمگینی برق می‌زد. مردک تلوتلو خوران وارد اتاق شد و غرید: «ای مرغ پیرا مگر به تو نگفتم دست از سر من بردار، هان؟»

لورنا وحشت زده فریادی کشید و به عقب رفت. در همان حال گفت: «از این جا برو بیرون. آقای برچ من نمی‌خواهم شما توی خانه‌ام باشید.»

والی گفت: «رفتی پیش کلانتر، بله؟»

سپس مثل پلنگ به طرف لورنا حمله کرد و غرید: «رفتی تا به پلیس بگویی، هوم؟ چارلی به من گفت. او شنیده که تو در دفتر کلانتر «ولدون» بودی. پس تو چیزی پیدا کرده ای، هان؟»

مردک وحشیانه خندید: «خیلی خب، بده من.»

زن هراسناک گفت: «نه، این درست نیست. من چیزی پیدا نکرده ام.»

والی فریاد زد: «دروغ نگو، زود باش بده و آلا کلهات را خرد می‌کنم. بعد یک قند شکن فلزی و سنگین از روی میز قاپید. لورنا دست روی صورتش گذاشت و زمزمه وار گفت: «پس شما واقعاً او را کشته ای؟ شما همسرت را کشتی؟»

مرد غرش کنان گفت: «و الان تو را هم می‌کشم، نابودت می‌کنم، پیر خفاش! تو هم مثل او هستی، عین زن مرده من.»

- او نه، خواهش می‌کنم آقای برچ. شما را به خدا نه. . .

والی جلو رفت، لورنا جیغ بلندی کشید. فریادی نومیدانه و مرگ آلود. همان دم ناگهان در خانه یا ضرب گشوده شد و برچ به سنگینی چرخید و با حیرت به مرد جوان یونیفورم پوشی که آن جا ایستاده بود، خیره نگریست. مأمور پلیس هفت تیری در دست نداشت ولی چهره‌اش چنان ابهتی داشت که «والی برچ» را لرزاند. دست بالا رفته و مسلح به قند شکن مرد پایین آمد و آهسته سری به نشانه تسلیم تکان داد.

زن با حق هقی از شادی به طرف مأمور جوان دوید و گفت: «اوه، خدا را شکر. خدا را شکر که شما صدایم را شنیدید.»

پلیس دستی روی شانه او گذاشت و جواب داد: «آسوده باشید خانم پاول. من از یک ساعت پیش بیرون خانه شما بودم. کلانتر «ولدون» به من گفت یکی دو شب منزل شما را تحت نظر داشته باشم چون ممکن است شما به کمک احتیاج پیدا کنید.» مأمور نگاه تندی به «والی برچ» افکند و افزود: «می‌بینم که او درست حدس زده بود.»

کلانتر ولدون با تحسین آشکار، قدری به گلهای باغچه لورنا چشم دوخت و شادمانه گفت: «صبح بخیر خانم پاول! متأسفم که دیشب نتوانستم خدمت شما بیایم. ما سرمان خیلی شلوغ بود.»

زن جواب داد: «من می‌خواستم از شما به خاطر فرستادن آن مأمور جوان برای مراقبت از خانه‌ام تشکر کنم. خدا می‌داند که اگر او نبود چه اتفاقی می‌افتاد.» ولدون دستهایش را به هم مالید و گفت: «خانم، به لطف وجود شما من از یک کابوس دائمی نجات پیدا کردم. والی برچ را دیشب دستگیر کردیم و پس از این همه وقت سرانجام او اعتراف کرد و ما به حقیقت پی بردیم. او زنش را کشته بود.»

- آه، چه وحشتناک! اما خوشحالم که حالا همه چیز تمام شده است.

- بله. ولی خانم پاول، شما از کجا مطمئن شدید که «والی» قاتل همسرش است؟

- اگر بگویم، باغچه مرا زیر و رو نمی‌کنید؟

کلانتر با اخم و گیجی پرسید: «باغچه شما را زیر و رو کنیم؟ نمی‌فهمم!»

لورنا گفت: «الان خواهید فهمید. لطفاً یک دقیقه صبر کنید.»

زن رفت و جمجمه را از کمد لباس اتاق عقبی آورد و به دست کلانتر داد و گفت: «بفرمایید، این هم مدرک و دلیل اطمینان من. دیروز این سر اسکلت را توی باغچه‌ام پیدا کردم و شک ندارم که کله خانم برچ بدبخت است.»

ابروهای ولدون بالا رفت. مرد جمجمه را توی دستش چرخاند و مدتی به آن نگریست، سپس ناگهان زد زیر خنده و گفت: «عجب. عجیب است، چه تصادفی!»

لورنا حیرت زده گفت: «منظورتان چیه؟ چه تصادفی؟»

کلانتر در حالی که می‌خندید جواب داد: «خانم پاول، این یک جمجمه حقیقی نیست. یک شیء تزئینی است. در واقع یک کاسه توتون است. ولدون با انگشت روی برجستگی کوچک بالای کله اسکلت فشار آورد. ناگهان قسمت فوقانی جمجمه باز شد. کلانتر آن را سرازیر گرفت. لورنا دید که مقداری توتون پیپ مانده و خشک شده از سوراخ جمجمه بیرون ریخت. ولدون گفت: «این چیزی جز یک ظرف توتون قدیمی والی برچ نیست.» زن با دهان باز به او خیره نگریست و سپس گفت: «پناه بر خدا. پس... پس... مرد چگونه؟»

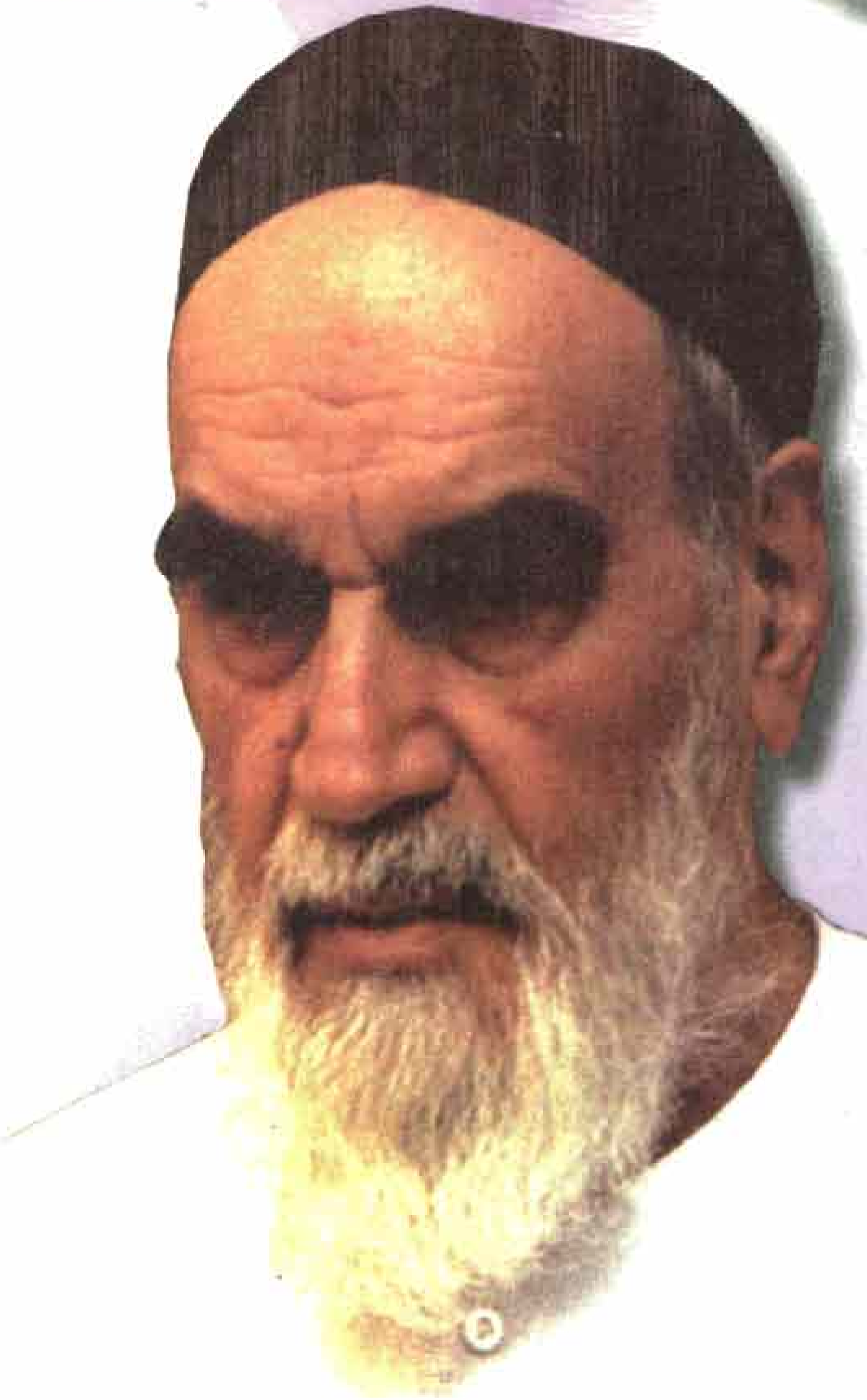
کلانتر گفت: «والی زنش را توی دریاچه غرق کرده و به قتل رسانده بود، نه در منزل.»

پایان

قرآن هر کلام امام

همین طور که اتقان خلقت کائنات و حسن ترتیب و نظم آن ما را هدایت می‌کند که یک موجودی منظم اوست که علمش محیط به دقایق لطایف و جلایل است، اتقان احکام یک شریعت و حسن نظام و ترتیب کامل آن که متکفل تمام احتیاجات مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، اجتماعی و فردی است، ما را هدایت می‌کند به آن مشرع و منظم. آن یک محیط، مطلع بر تمام احتیاجات عالیة بشر است و چون به بدهت عقل می‌دانیم که از عقل یک نفر بشر، که تاریخ حیات او را همه مورخین ملل نوشته‌اند و شخصی بوده که تحصیل نکرده و در محیطی غاری از کمالات تربیت شده، این ترتیب کامل و نظام تام و تمام صادر نتواند شد، بالضرره می‌فهمیم که از طریق غیب و ماوراء الطبیعه این شریعت تشریح شده است و به طریق وحی و الهام با آن بزرگوار رسیده.

قرآن کریم خود در چند جا معجزه بودن خود را به تمام بشر در تمام دوره‌ها اعلان کرده است و عجز جمیع بشر را بلکه تمام جن و انس را از آوردن به مثل خود ابلاغ کرده، امروز ملت اسلام همین نشانه خدا را در دست دارند و به تمام عائله بشری از روی کمال اطمینان اعلان می‌کنند که این، نشانه پیغمبری نور پاک محمد است. هر کس از دنیای پر آشوب علم و دانش مثل او را آورد، ما تسلیم او می‌شویم و از گفته‌های خود بر می‌گردیم.



جو پيار خاطر اڪه

دارايسى امام از دنيا يک عينک و يک راديوى کوچک، يک چمدان لباس و چند جلد کتاب بود. واقعا همه زندگى ايشان در کمال صرفه جويى و قناعت اداره مى شد و در عين حال، نظم و انضباط در سراسر زندگى ايشان حاکم بود و رعايت بهداشت و نظافت از برنامه هاى اصلى به شمار مى رفت. لباسهاى آن حضرت ساده و تميز و نظيف بود. امام در همه کارها نمونه بود و حرف و عملش با يکديگر هماهنگى کامل داشت.

مستی عاشق

دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست
آنکه دیوانه خال تو نشد عاقل نیست
مستی عاشق دلباخته از باده توست
به جز این مستی ام از عمر دگر حاصل نیست
عشق روی تو در این بادیه افکند مرا
چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست
بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته ای
که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست
رهروی عشقی اگر خرقة و سجاده فکن
که به جز عشق تو را رهرو این منزل نیست
اگر از اهل دلی صوفی و زاهد بگذار
که جز این طایفه را راه در این محفل نیست
بر خم طره او چنگ زخم چنگ زنان
که جز این حاصل دیوانه لایعقل نیست
دست من گیر و از این خرقة سالوس رهان
که در این خرقة به جز جایگه جاهل نیست
علم و عرفان به خرابات ندارد راهی
که بمنزلگه عشاق ره باطل نیست

با این حیوانات حیرت انگیز آشنا شوید

وروس سیفاکاس

- * این حیوان در معرض خطر انقراض قرار دارد. آنها را فقط در جزیره ماداگاسکار می‌توان پیدا کرد.
- * وروسها مثل کانگوروها می‌جهند. در حال جهیدن هم دستهایشان را بالا می‌گیرند.
- * وروسها حیوانات تنبلی هستند. آنها دوست دارند تمام روز را لم بدهند و آفتاب بگیرند.
- * این حیوان می‌تواند به راحتی از درختی به درخت دیگر بپرد و اصلاً با زمین تماس نداشته باشد.
- * غذای وروسها، گل، میوه، برگ و تنه درختان است.



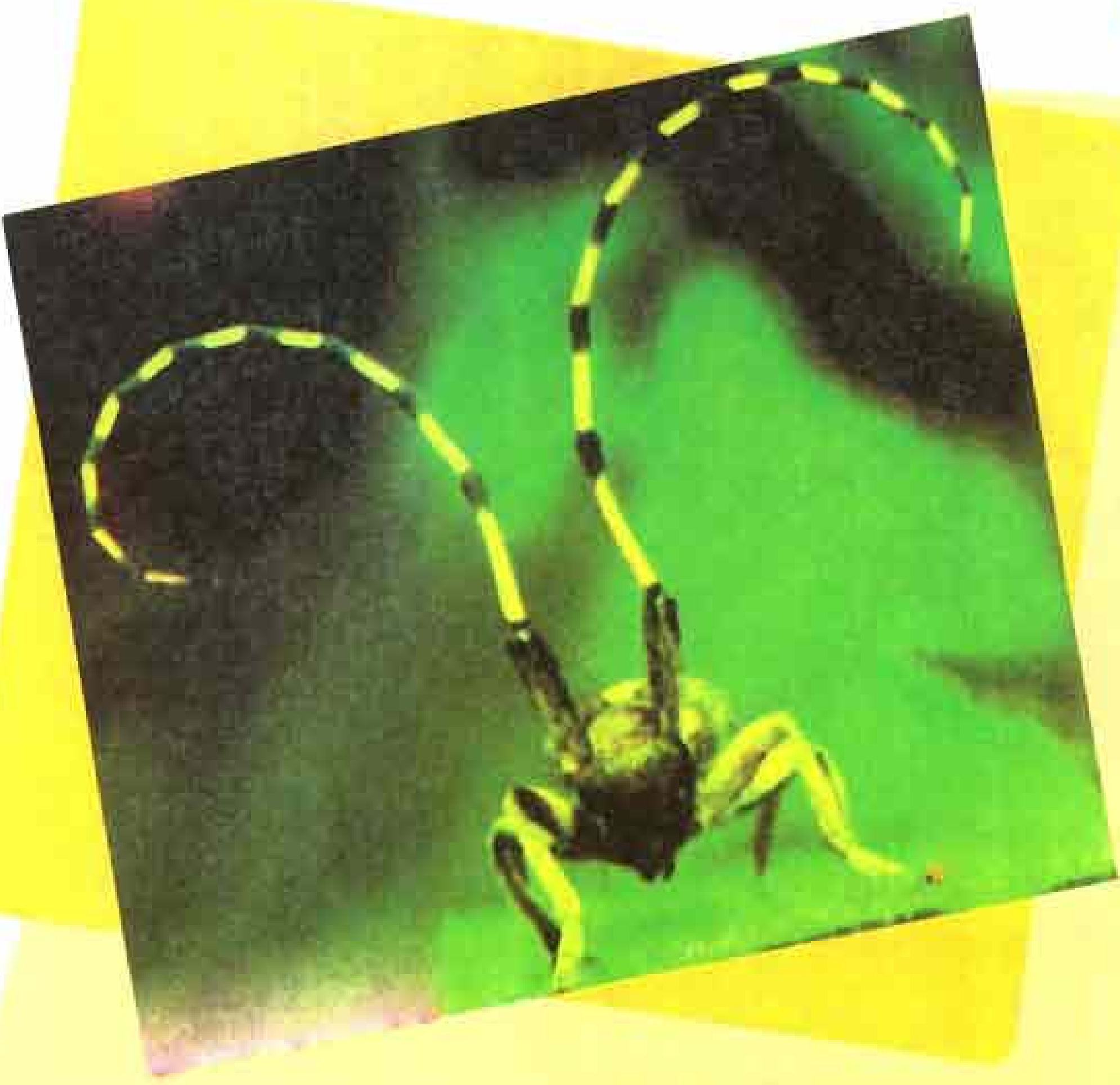
دلفین شکم سفید

- * دلفینهای شکم سفید در اقیانوس آرام زندگی می‌کنند و شکارچیهای زبردستی هستند. در دهان آنها بیش از ۶۰ دندان تیز و مخروطی شکل هست که هیچ راه فراری برای طعمه هایشان باقی نمی‌گذارد!
- * آنها معمولاً طعمه هایشان را از طرف سرشان می‌بلعند.
- * دلفینها بچه‌ها هستند. یک دلفین شکم سفید نوزاد، حدود ۱/۵ متر طول دارد.
- * آنها از باله هایشان برای چرخیدن داخل آب و توقف کردن استفاده می‌کنند.
- * دلفینهای شکم سفید ترجیح می‌دهند گروهی زندگی کنند. گروههای آنها حداًقل ۲۰ عضو دارد. زمانی که گروه به طور همزمان شروع به حرکت می‌کند، یکی از زیباترین دیدنیهای دریایی پدید می‌آید. حرکات آکروباتیک و نمایشی آنها در حال حرکت در اقیانوس پهناور، صحنه بی‌نهایت زیبایی است.



سوسک شاخدار

- * سوسکهای شاخدار به خاطر شاخکهای بی‌اندازه بلندشان معروفند. شاخکهای آنها سه برابر جثه‌شان است.
- * سوسکهای شاخدار چوب خوارند. غذای مطبوع آنها، تنه درختان است.
- * سوسکهای شاخدار اگر به جنگلی هجوم ببرند، آن را نابود می‌کنند. این اتفاق در سال ۱۹۹۶ در آمریکا افتاد.
- * یک سوسک شاخدار، به اندازه یک گیره کاغذ است. یعنی چیزی حدود سه سانت.
- * دانشمندان تا به امروز ۳۵۰۰۰۰ گونه مختلف از سوسکها را شناسایی کرده‌اند.

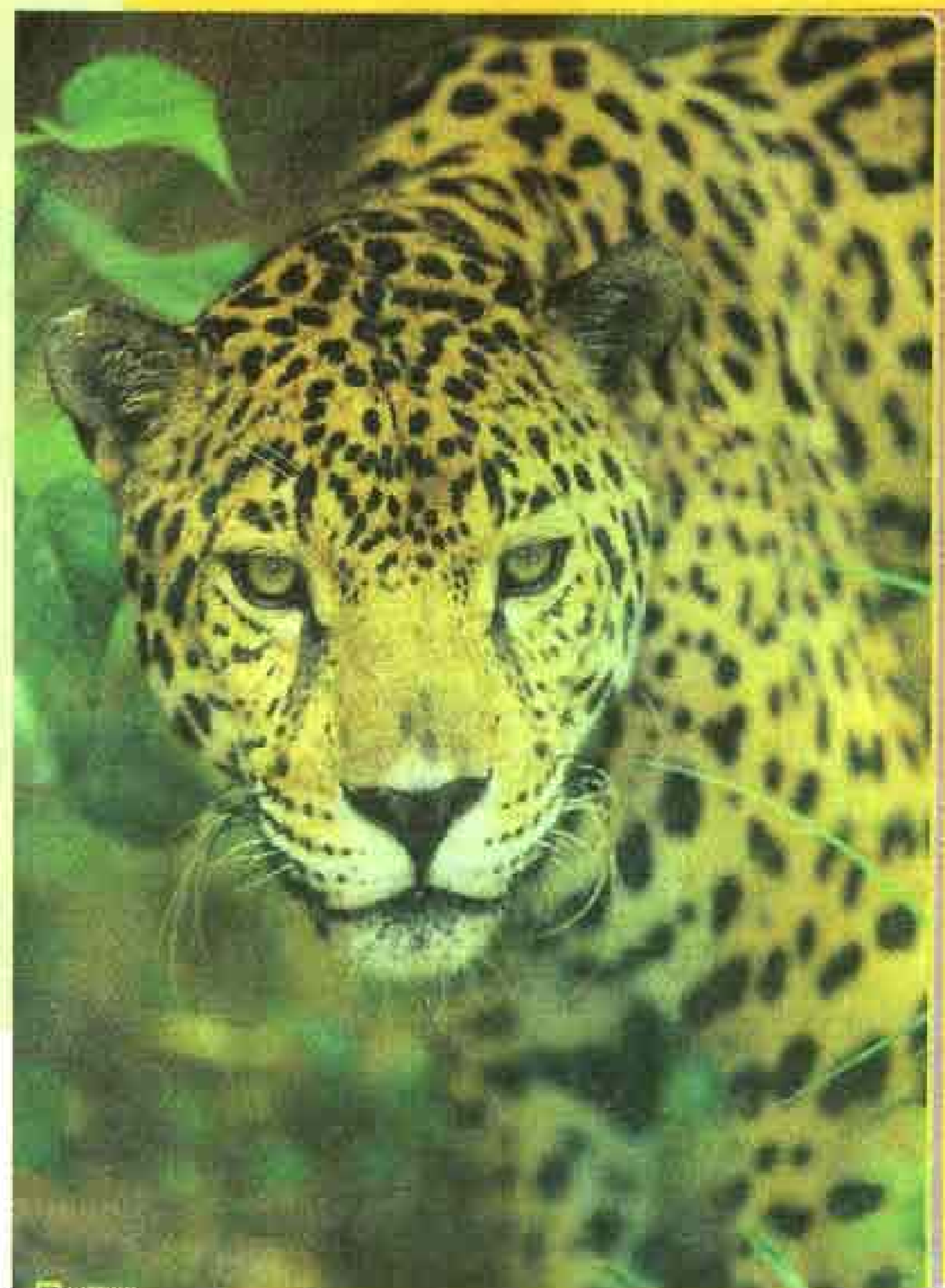


عقاب سر سفید

- * عقاب سر سفید می‌تواند با سرعت ۱۱۰ کیلومتر در ساعت پرواز کند.
- * آنها آشیانه‌هايشان را خیلی بزرگ می‌سازند. آشیانه‌ها گاهی اوقات حتی از سه مترمربع هم بزرگتر است. آنها در هر دوره تخم‌گذاری، نهایتاً سه تخم می‌گذارند.
- * عقاب‌های سر سفید، به خاطر پرهای بی‌نظیرشان معروف هستند. جالب است بدانید که وزن پرهای آنها تقریباً دو سوم وزن بدنشان است.
- * چشمهای عقابهای سر سفید در تیزبینی بی‌نظیر است. آنها طعمه‌هایشان را از فاصله ۲ کیلومتری تشخیص می‌دهند.
- * عقابهای سر سفید فقط در آمریکا زندگی می‌کنند.

جاگوار

- * جاگوار در بین گربه‌سانها، قوی‌ترین آرواره را دارد.
- * جاگوار، تقریباً می‌تواند هر حیوانی را شکار کند. از گوزن و آهو گرفته تا ماهی و مار.
- * محل زندگی این حیوان، آمریکای جنوبی است.
- * هم نرو هم ماده جاگوارها، نعره می‌کشند. نعره جاگوار را به صدای رعد شبیه می‌دانند.
- * جاگوارها بیشتر ترجیح می‌دهند در کمین طعمه‌هایشان بنشینند و در یک لحظه مناسب آن را به چنگ آورند. از تعقیب کردن طعمه چندان خوششان نمی‌آید.



فیل دریایی

- * صدای فیل دریایی در زیر آب، شبیه سوت است. در خشکی هم نعره می‌زند.
- * فیل دریایی حیوان پوست کلفتی است. ضخامت پوست این حیوان به ۴ سانتی متر می‌رسد.
- * غذاهای مورد علاقه فیل دریایی، صدف، ماهی، میگو و خیار است.
- * موهای روی پوزه فیل دریایی، کار انگشت را برای او انجام می‌دهند. با کمک این موها لا به لای شنها را برای پیدا کردن غذا جستجو می‌کنند.
- * همه فیل‌های دریایی، چه نر و چه ماده، عاج دارند. اندازه عاج آنها بین ۳۵ تا ۱۰۰ سانتی متر است.



مکایته‌های بهلول



عده‌ای از مردم به دعای باران بیرون رفتند و همه اطفال مکتبها را با خود بردند. بهلول گفت که این طفلان را کجا می‌برید؟ گفتند تا دعا کنند که ایشان بی‌گناهانند و دعای بی‌گناهان مستجاب است. گفت اگر دعای ایشان مستجاب شدی، یک مکتبدار در همه عالم زنده نماندی!

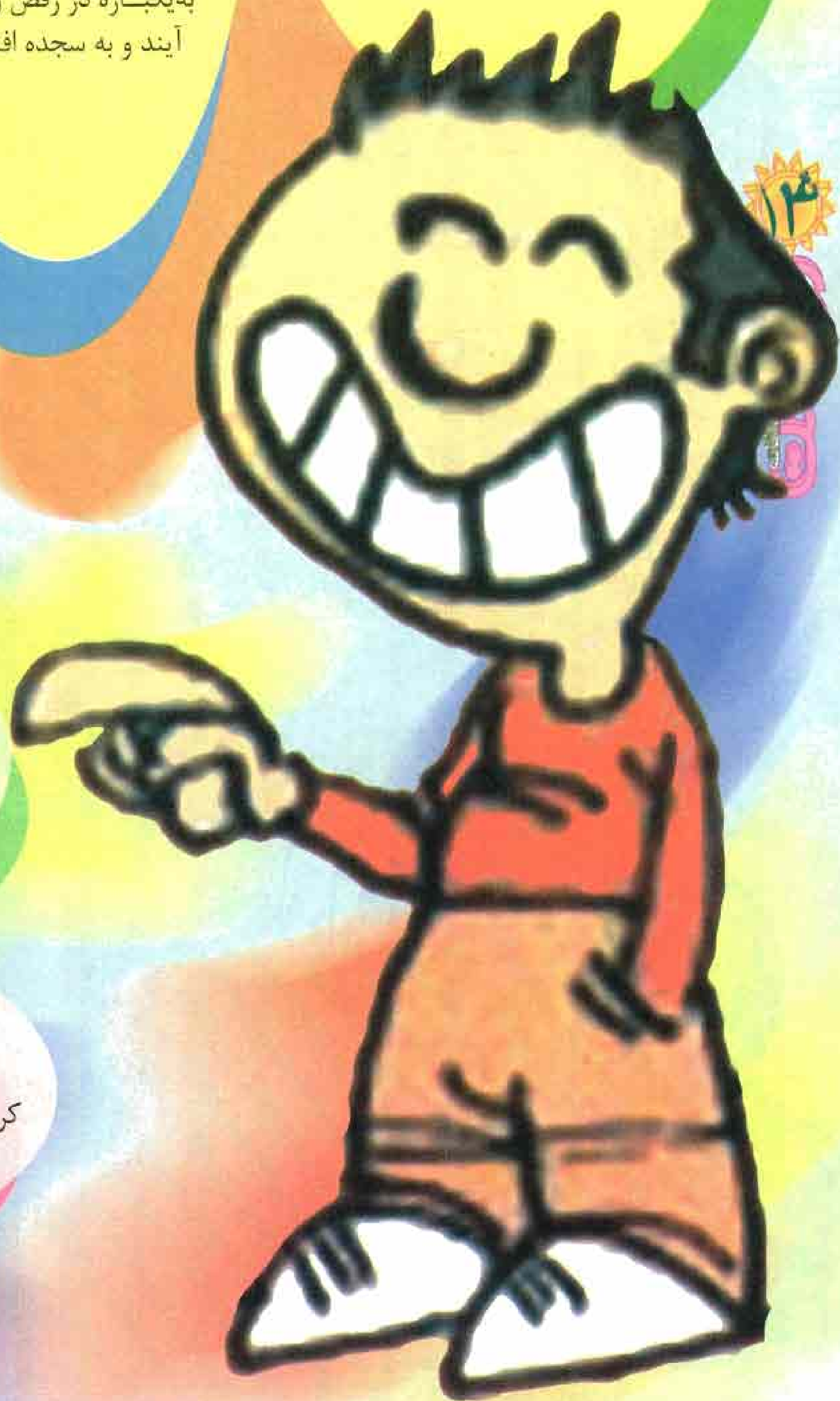
روزی در خانه درویشی میهمان شد و درویش سقف خانه را از چوبهای ضعیف پوشیده بود و بار گران داشت. هر لحظه از آن چوبها آوازی بیرون می‌آمد. گفت ای درویش مرا از این خانه به جای دیگر بر که می‌ترسم فرود آید. گفت مترس که این آواز تسبیح و ذکر چوبهاست. گفت از آن می‌ترسم که از بسیاری ذکر و تسبیح، ایشان را وجدی و حالی بهم رسد که همه به یکباره در رقص و سماع آیند و به سجده افتند!

روزی با عربی همراه شد. از او پرسید که چه نام داری؟ گفت: مطر یعنی باران. گفت کنیت تو چیست؟ گفت ابوالغیث یعنی پدر باران. گفت: پدرت چه نام دارد؟ گفت: فرات. گفت کنیت او چیست؟ گفت ابوالفیض یعنی پدر آب روان. گفت نام مادرت چیست؟ گفت سحاب یعنی ابر. گفت برای خدا لحظه‌ای صبر کن تا زورقی پیدا کنم و گرنه در همراهی تو غرق خواهم شد!

روزی کسی در حضورش بی‌ادبی کرد. او را ملامت نمود که شرط ادب را به جای آور. گفت: چه کنم؟ آب و گل مرا چنین سرشته‌اند. گفت: آب و گل تو را نیکو سرشته‌اند اما لگد کم خورده است!

روزی سرخواجه‌ای را می‌تراشید. ناگاه دستش بلرزید و سر خواجه را برید. خواجه فریاد برداشت که آهای، سر مرا بریدی. گفت: خاموش باش که سر بریده سخن نگوید!

خواجه ثروتمندی برای خود مقبره‌ای ساخت. یک‌سال تمام در آنجا کار کردند تا به اتمام رسید. خواجه از استاد بنا پرسید که این عمارت را دیگر چه لازم است؟ بهلول حاضر بود، گفت وجود شریف شما!





لبنان



آنچه فقط آنها می دانند

تاکی واکیها در نزد حزب الله کاربردی به مراتب بیشتر از گیرنده و فرستنده های پیشرفته اسرائیلی دارند که گاهی حتی رمز و فرکانس آنها را حزب الله کشف کرده است اما آنچه نیروهای حزب الله پشت این تاکی واکیها به هم می گویند، رمزهایی فوق العاده محلی و محدود بین اعضای حزب الله است که مرتب برای در امان ماندن از لو رفتن توسط جاسوسهای اسرائیل عوض می شوند. آنها گاهی از طریق علامتهای عجیب و غریبی که خودشان از معنا و مفهوم آنها مطلعند با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند. حتی بسیاری از غیر نظامیهای محلی که عمدتاً وفادار به حزب الله هستند، از این رمزهای عملی، کلامی و رفتاری اطلاع دارند و می دانند که در چه موقعیتی حزب الله به چه چیزی نیاز دارد و یا باید چه اقدامی صورت بگیرد.

دفاع لایه به لایه

اگر خط اول حزب الله به هر دلیلی مجبور به عقب نشینی شود، لایه بعدی با همه توانمندیهای لایه اول بدون آنکه انرژی خود را از دست داده باشد، با روحیه ای عالی و بسیار سر حال در انتظار اسرائیلیها است.

حال آنکه سربازان اسرائیلی نه تنها روحیه مناسبی برای جنگیدن ندارند، بلکه با پیشروی بیشتر به خاک لبنان، خسته، ضعیف و نا امید شده و به محض برخورد با لایه قدرتمند دوم حزب الله ترجیح می دهند عقب نشینی کنند.

فناوریهای ساده در اختیار نیروهای پیچیده

آنچه سبب شده است تا حزب الله ضربات هولناکی به ماشین جنگی اسرائیل وارد کند، استفاده از فناوریهای پیچیده نظامی نیست. ساینس مونیتور در این زمینه می نویسد: "آنها در طول سالهای گذشته از هر فناوری جدید نظامی که بتوانند حداکثر و بهترین استفاده را از آن ببرند، استقبال کرده و درباره آن بهترین آموزشها را دیده اند. اما آنچه مهم است اینکه حزب الله در قیاس با ارتش مجهز اسرائیل عملاً فناوری پیچیده و حیرت انگیزی ندارد. از این رو دلیل موفقیت او را باید در استفاده بسیار دقیق از حداقل تجهیزات موجود دانست."

یکی از ضربات مهلکی که حزب الله توانست در طول یک ماه گذشته، به اسرائیل وارد کند، انهدام دست کم ۱۲۰ تانک فوق پیشرفته مرکاوا در خاک لبنان بود که علاوه بر خسارات شدید مالی و جانی به اسرائیل، وجهه نظامی ارتش این رژیم را به شدت مخدوش کرد. حزب الله برای از بین بردن این تانکهای پیشرفته از فناوری چندان پیچیده ای بهره نمی برد بلکه آنها به خوبی توانسته بودند مسیر حرکت تانکها را از پیش تعیین کنند و در میان راه آنها، به خوبی از مینهای ضد تانک و بمبهای جاده ای استفاده کنند.

ساینس مونیتور در گزارش خود ادعا کرده است که حزب الله برای نابودی تانکهای مرکاوا در این جنگ، برای اولین بار از فناوری موشکهای ضد تانک Metis-M ساخت روسیه استفاده کرده است. این موشکها به خوبی قادرند یک مرکاوا پیشتر نابود نشدنی ارتش اسرائیل را منفجر کرده و همه نفرات داخل آن را نابود کنند. برد این موشکها یک مایل است اما مهمتر از داشتن این تجهیزات، استفاده صحیح از آنها است که تعداد تانکهای نابود شده اسرائیلی، نشان دهنده این است که حزب الله به خوبی استفاده از این فناوریها را یاد گرفته است.

آنها این گونه می جنگند

بمبهای جاده ای که شاید بیش از هر سلاح دیگری در دهه نود از اسرائیلیها قربانی گرفت، در این جنگ نیز به خوبی توسط حزب الله به کار گرفته شد. حتی در آن زمان نیز اسرائیلیها به پیچیدگی نوع ساخت و نحوه منفجر کردن این بمبهای جاده ای اعتراف کرده بودند.

نکته دیگر اینکه استفاده از موشکهای کاتیوشا که تقریباً اسرائیلیها را به شدت عصبانی کرده و به تنگ آورده است، آنقدر حرفه ای و با سرعت انجام می شود که تقریباً تمام تلاشهای اسرائیل برای ردیابی و نابود کردن آنها با استفاده از جنگنده های اف ۱۶ و هلی کوپترهای پیشرفته آپاچی، ناکام مانده است.

در هفته های اخیر آنها ساختمانی را که مطمئن شده بودند از آنجا موشک های کاتیوشا به سمت شهرکهای اسرائیلی شلیک می شود، با استفاده از جنگنده های خود با خاک یکسان کردند اما هنوز یک ساعت از رفتن جنگنده ها نگذشته بود که کاتیوشاها درست از همان نقطه مجدداً به سمت شهرکها شلیک شدند.

آیا حزب الله دست کم گرفته شده بود؟

اگر دو روز پیش از حمله سراسری اسرائیل به لبنان از صهیونیستهای ساکن در سرزمین

های اشغالی سؤال می شد "چقدر طول می کشد تا ارتش اسرائیل لبنان را اشغال کرده و حزب الله را به طور کل نابود کند؟"، نظر سنجیها عددی بیش از ۳ روز و یا نهایتاً یک هفته را نشان نمی داد. آشوشیتد پرس با اعلام این موضوع می نویسد: "باور مردم



نشسته است.

علی رغم ادعای اینکه اسرائیل پیچیده ترین و بهترین سازمان جاسوسی و امنیتی را داراست، بدون شک آنچنان که باید و شاید حزب الله را نشناخته اند و همین باعث شده تا برخی از منابع خبری غربی و حتی کارشناسان خبره نظامی غرب به این نتیجه برسند که حزب الله را بسیار دست کم

گرفته اند و یا ارتش اسرائیل را بسیار بیشتر از حد واقعی اش جدی گرفته و توانمند تصور کرده اند. به هر جهت از نگاه خیلی از کارشناسان و ناظران خارجی این عامل، در پیروزی حزب الله چندان اهمیتی ندارد. اصلی ترین عامل پیروزی حزب الله این است که آنها از اسرائیل نمی ترسند. پس از ۱۸ سال مبارزه، نیروهای حزب الله فهمیده اند که اسرائیلیها نیز مانند همه انسانها نقاط ضعفی دارند و از همه مهم تر اینکه از حزب الله می ترسند.

اسرائیل به توانمندی ارتش آنقدر زیاد بود که هیچ کس تصور به در دسر افتادن ارتش در جنگ با حزب الله را نمی کرد اما ارتش اسرائیل مردم خود را ناامید کرد.

درواقع حزب الله ثابت کرد که شکست ناپذیری ارتش اسرائیل افسانه ای بیش نیست و این رژیم تنها بر حباب تبلیغاتی رسانه های تحت حاکمیت یاوران خود در غرب

جنگ، محبوبیت حزب الله را زیاد کرد

به گفته زینین، در اعماق روح مردم عرب مظاهر آزادیگی و ارزشهای ملی نهفته که مخالف بی عدالتی است و نمی تواند با یورش و اعمال فشار بر خواسته های قانونی هم مسلکان خود مدارا کند.

وی افزود: پادشاه اردن در یکی از مصاحبه های اخیر خود اعتراف کرده که برای بسیاری از اعراب، حزب الله به مظهری از قهرمانی تبدیل شده است.

این تحلیلگر روس گفت: به اعتقاد پادشاه اردن حتی اگر حزب الله نابود شود، دوباره متولد خواهد شد و ممکن است این واقعه در اردن، سوریه، مصر و یا عراق روی دهد و اسرائیل باید این مطلب را درک کند.

تحلیلگر خبرگزاری نووستی روسیه گفت: جنگ در لبنان محبوبیت حزب الله را افزایش داده است.

یوری زینین با بیان اینکه همه رسانه های عربی از کویت تا مغرب به حزب الله جذب شده اند افزود: آنچه مسلم است، هر چه جنگ در لبنان طولانی تر شود، مقاومت حزب الله مستحکم تر شده و مردم در کشورهای عربی بیشتر به سمت حزب الله تمایل پیدا می کنند.

وی گفت: گواه این امر راهپیماییهایی است که در برخی از کشورهای عربی برگزار شده و در آنها شرکت کنندگان از رهبر حزب الله تجلیل کردند.

متن پیام رهبر انقلاب به مناسبت پیروزی حزب الله

برادر مجاهد و بسیار عزیز، جناب آقای سیدحسین نصرالله
دام الله عمره و عزه و عافیه
سلام علیکم بما صبرتم
درود بر شما و بر دیگر برادران و بر یکایک مجاهدان
حزب الله.

آنچه شما با جهاد و مقاومت بی نظیر خود به امت اسلامی هدیه
کرده اید از حد توصیف این جانب بالاتر است. جهاد دلورانه و
مظلومانه شما که نصرت الهی را به شما ارزانی داشت، بار دیگر
ثابت کرد که سلاح های مدرن و مرگبار در برابر ایمان و صبر
و اخلاص، ناکارآمد است و ملتی که ایمان و جهاد دارد مغلوب
سیطره قدرتهای ستمگر نمی شود.

پیروزی شما پیروزی اسلام بود. شما توانستید به حول و قوه
الهی ثابت کنید که برتری نظامی، به ابزار و سلاح و هواپیما و ناو و
تانک نیست بلکه به قدرت ایمان و جهاد و فداکاری همراه با عقل
و تدبیر است. شما برتری نظامی خود را بر رژیم صهیونیستی
تحمیل کردید، تفوق معنوی خود را در ابعاد منطقه ای و جهانی
تثبیت نمودید، افسانه شکست ناپذیری و هیبت دروغین ارتش
صهیونیست را به سخره گرفتید و آسیب پذیری رژیم
غاصب را به نمایش گذاشتید. شما به ملت های عرب، عزت
بخشیدید و توانایی های آنان را که دهها سال به وسیله
تبلیغات و سیاست های استکباری، انکار شده بود، در
صحنه عمل به همه نشان دادید.

آنچه اتفاق افتاد، حجتی از سوی خداوند
بر همه دولت ها و ملت های اسلامی و به ویژه
در منطقه خاورمیانه است. شما بار دیگر
مصدق این کلام نورانی قرآن شدید:

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ
تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ
يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ
يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ.

این اولوالابصار، امروز
توده های میلیونی و
جوانان غیور و مؤمن





در کشورهای منطقه و سیاسیون سالم و زمامداران و رهبران مستقل و خردمندان.

جهاد مظلومانه شما، دشمن را افشا کرد و چهره حقیقی او را به نمایش گذاشت. کشتار بیرحمانه مردم غیرنظامی، به خاک و خون کشیدن کودکان بی گناه و زنان بی دفاع، حادثه قانا و نظائر متعدد آن، ویران سازی هزاران خانه و کاشانه و آواره کردن هزاران خانواده، نابود کردن زیرساختهای بخش مهمی از لبنان، و فجایعی از این قبیل، چهره حقیقی زمامداران آمریکا و برخی دولتهای اروپایی را در کنار چهره کریه و منفور رژیم صهیونیستی به همه نشان داد. نشان داد که شعارهای منافقانه آنان در باب حقوق بشر و آزادی و دموکراسی، چقدر آلوده به دروغ و فریب و رذالت است. نشان داد که وقتی زمامداران کشورها از رحم و شفقت و منطق و صداقت بیگانه باشند چه فجایعی ممکن است برای جامعه انسانیت پیش بیاید. سخنان اخیر رئیس جمهور آمریکا در دفاع قلمداد کردن جنایات رژیم صهیونیستی و ادعاهای خنده آور او درباره پیروز شدن اسرائیل در جنگ لبنان، نمونه روشنی از این بیرحمی و شقاوت و بی منطقی را در برابر چشم همه گذاشت.

و اما لبنان: و ما ادراک ما لبنان.

لبنان به برکت همت و شجاعت مردم خود درخشید. دشمن به غلط پنداشته بود که با حمله به لبنان ضعیف ترین حلقه کشورهای منطقه را هدف قرار می دهد و طرح وهم آلود خاورمیانه دلخواه خود را کلید می زند. دشمن، یعنی آمریکا - اسرائیل، از صبر و هوشمندی و دلاوری ملت لبنان غافل بود، از توانایی بازوان سببر لبنان غافل بود، از سنت الهی «... کم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» غافل بود. ملت لبنان و جوانان دلاور و سیاستمداران هوشمندش با سلی سخت خود، او را از این غفلت بیرون آوردند. دشمن اکنون در صدد بریدن این بازوی توانا و کارآمد است. درصدد ایجاد اختلاف میان سیاستمداران است. در صدد پاشیدن و بیروسی بی صبری و تردید در مردم است. همه باید در برابر این سمپاشیها بیدار باشند. به حول و قوه الهی شما در خنثی کردن توطئه های آنان موفق خواهید شد و پیروزی دومی به دست خواهید آورد، انشاءالله. جهادی که اکنون در این میدان جدید پیش روی شماست مانند جهاد فداکارانه شما در میدان نظامی، حائز اهمیت و در آن، صبر و توکل و اخلاص و تدبیر، تعیین کننده است. به شما و دیگر برادران و دلاوران عرصه جهاد درود می فرستم و دست و بازوی همه شما را می بوسم.

سیدعلی خامنه ای

۲۵/ مرداد/ ۱۳۸۵



سران عرب این ننگ را به کجا می‌برند؟!

نامه محرمانه یکی از سران عرب به اولمرت در حمایت از نابودی حزب‌الله لبنان

هنوز چند روز از اظهارات سید حسن نصرالله در باره حمایت برخی از سران کشورهای عربی از اسرائیل برای نابودی حزب‌الله لبنان نگذشته، یک روزنامه اسرائیلی افشا کرد که یکی از سران عرب با نگارش نامه‌ای محرمانه به نخست‌وزیر اسرائیل، خواستار حمله این کشور به حزب‌الله برای نابودی این گروه شیعی شد.

این روزنامه نوشت: ایهود اولمرت نامه‌ای سری از رهبر یک کشور میانه روی عرب که روابط دیپلماتیک با اسرائیل ندارد، دریافت کرده است که در آن گفته است: "ما از عملیات شما (کشتار مردم بی‌دفاع و تخریب تأسیسات زیربنایی)، حمایت می‌کنیم و احساس کردیم در این لحظه باید شما را تشویق کنیم. شما باید تا پایان ادامه دهید (به تجاوزات خود برای از بین بردن مقاومت). طرفهای متعددی در جهان عرب برای شما آرزوی موفقیت دارند."

این روزنامه نوشت: ایهود اولمرت نامه‌ای سری از رهبر یک کشور میانه روی عرب که روابط دیپلماتیک با اسرائیل ندارد، دریافت کرده است که در آن گفته است: "ما از عملیات شما (کشتار مردم بی‌دفاع و تخریب تأسیسات زیربنایی)، حمایت می‌کنیم و احساس کردیم در این لحظه باید شما را تشویق کنیم. شما باید تا پایان ادامه دهید (به تجاوزات خود برای از بین بردن مقاومت). طرفهای متعددی در جهان عرب برای شما آرزوی موفقیت دارند."

عمیر پرتز وزیر جنگ رژیم اسرائیل در این باره گفته است: "این اولین بار است که حملات نظامی اسرائیل مورد تأیید و حمایت، به ویژه از سوی دولتهای عربی

قرار می‌گیرد و ما می‌خواهیم که این تأیید و متقاعد کردن افکار عمومی را به اینکه وجود حزب‌الله با این قدرت مانع از اجرای قطعنامه‌های بین‌المللی می‌شود، حفظ کنیم."

در این نامه‌ها آمده است که "شما به حملات نظامی خود برای محو و نابودی حزب‌الله ادامه دهید و تنها اسرائیل این شجاعت را دارد که در مقابل سید حسن نصرالله بایستد."

این درحالی است که شبکه ان تی وی لبنان با ذلت بار خواندن مواضع برخی سران عرب در برابر تجاوزات وحشیانه رژیم صهیونیستی به لبنان تأکید کرده است که اگر نام این حاکم عرب که برای اولمرت مخفیانه نامه فرستاده است، به دست آید، لحظه‌ای در رسوا کردن نامش برای امت اسلام درنگ نخواهد کرد.

برخی سران عرب در موضعی غیر مسؤولانه و تحقیرآمیز، اقدام نیروهای مقاومت در اسارت دو نظامی صهیونیست به منظور وادار کردن رژیم اسرائیل به آزادی اسرای لبنانی را نوعی ماجراجویی خواندند.

این درحالی است که بر خلاف سران عرب که با مواضع ذلت بار خود، اسباب رضایت صهیونیستها و آمریکا را فراهم کرده اند، مردم این کشورها نه تنها خشم و انزجار خود را از جنایات صهیونیست‌ها در لبنان و فلسطین اعلام کرده اند، بلکه از وجود رهبران سازشکار در کشورهای خود نیز اعلام برائت کرده‌اند.



آمار تلفات و خسارات رژیم صهیونیستی

در یکی از تازه‌ترین آمارها، تلفات و خسارت‌های ارتش متجاوز رژیم صهیونیستی به شرح زیر اعلام شد:

تلفات نیروی زمینی: ۱۲۰ کشته و ۴۰۰ زخمی که حال بیشتر آنها وخیم گزارش شده است.

خسارت‌های انسانی در شهرها و شهرک‌های صهیونیست نشین: ۵۰۰۰ کشته و ۲۵۰۰ زخمی.

خسارت‌های ارتش اسرائیل: تجهیزات زرهی ۱۲۰ دستگاه تانک فوق پیشرفته و مدرن مرکاوا از نسل چهارم.

خسارت‌های نیروی دریایی رژیم اشغالگر قدس: یک فروند ناوچه ساعر ۵، یک فروند ناوچه ساعر ۴ ونیم و یک فروند قایق توپدار جنگی.

خسارت‌های نیروی هوایی رژیم صهیونیستی: سه بالگرد از نوع آپاچی و یک فروند از نوع یسکور که ۵ سرنشین آن کشته شدند و یک فروند هلی کوپتر هم در جریان درگیری‌های شدید رزمندگان حزب‌الله با متجاوزان صهیونیست در جبهه مارون‌الرس سرتگون شد. یک فروند جنگنده اف ۱۶ در جنوب لبنان متلاشی شد و یک فروند هواپیمای جاسوسی نیز بر فراز کوه‌های لبنان سرتگون شد.

علاوه بر این منابع رژیم صهیونیستی میزان خسارات اقتصادی این رژیم را بیش از شش میلیارد دلار اعلام کرده‌اند.

طبق تازه‌ترین اطلاعات، در حملات ارتش اسرائیل به لبنان دست کم ۱۰۴۰ غیرنظامی که ۳۰ درصد آنها را کودکان زیر ۱۲ سال تشکیل می‌دهند، به شهادت رسیده‌اند. همچنین ۳۱ نظامی و ژاندارم لبنانی نیز شهید شده‌اند. نیروی مقاومت حزب‌الله نیز شهادت ۶۹ تن از رزمندگان خود را تأیید کرده است. متجاوزان اسرائیلی به اینها نیز اکتفا نکرده و ۴ ناظر سازمان ملل و یکی از اعضای نیروهای بین‌المللی حاضر در جنوب لبنان (یونیفل) را نیز قربانی تجاوزگری وحشیانه خود کرده‌اند.

همچنین در این جنگ تاکنون یک میلیون نفر آواره شده و پنج میلیارد دلار به این کشور خسارت وارد آمده است.

کمیسیون امداد دولت لبنان این آمار را بر پایه اجساد شناسایی شده از حملات وحشیانه اسرائیل استخراج کرده است و شامل اجساد که هنوز زیر آوار ویرانه‌های ناشی از بمباران‌های بی‌وقفه اسرائیلیها مانده‌اند، نمی‌شود.

راهپیمایی مسیحیان سوریه در حمایت از حزب الله

تاکنون، بلندیهای جولان را از سوریه اشغال کرده است. پدر روحانی، الیاس زهلاوی، در برابر تعدادی از نمازگزاران گفت: برای مقاومت دعا کنید، برای سیدحسین نصرالله دعا کنید، او از حق و عدالت دفاع می کند.

لیاد الیاس (پزشک) نیز می گوید، امیدوارم حزب الله موشکهای بیشتری به شهر کهای صهیونیست نشین بزند. نصرالله متعلق به یک دین یا یک قومیت نیست.

تابت سالم یکی از گزارشگران مطرح سیاسی نیز گفت: نصرالله احساسات ملی گرایانه را که سالها به دلیل شکستهای متوالی اعراب خاموش شده بود، برانگیخت.

یک تاجر مسیحی نصرالله را پادشاه بی تاج و تخت عرب نامید. او گفت: نصرالله مانند سایر حکمرانان عرب یک عامل و بازیچه نیست. سپس این تاجر با اشاره به هادی نصرالله فرزند سید حسن نصرالله که در جنگ با رژیم صهیونیستی به شهادت رسید، گفت: او فرزند خود را هم قربانی کرد.

تعداد زیادی از مسیحیان سوریه تظاهراتی در حمایت از حزب الله انجام دادند. مونا موزابر، زن هفتاد و هفت ساله ی سوریه، شمعی را برای سلامتی سیدحسین نصرالله رهبر حزب الله در کلیسای ارتدوکس در مرکز دمشق روشن می کند.

او می گوید: من او را بسیار دوست دارم، من هرگز فکر نمی کنم او یک مذهبی متعصب و افراطی است. بلکه او یک وطن پرست است که به دنبال منافع شخصی نیست. من هر روز برای او شمعی روشن می کنم تا خدا او را در پناه خود حفظ کند.

تظاهرات رژیم صهیونیستی علیه لبنان، مسیحیان سوریه را به سیدحسین نصرالله نزدیک تر کرده است. روحانیون و اسقف های ۳ میلیون مسیحی سوریه (از ۱۸ میلیون جمعیت آن)، کاملاً با نصرالله احساس همدردی و هم نوایی می کنند، چرا که او با رژیم صهیونیستی مبارزه می کند و این رژیم از سال ۱۹۴۷



حمایت آزادی خواهان جهان از حزب الله

یک شخصیت مذهبی پاکستان گفت: آزادیخواهان و

حق طلبان جهان همگی با مقاومت اسلامی حزب الله لبنان همراه هستند.

سید سبطین شیرازی با اشاره به جنگ نابرابر میان رزمندگان حزب الله لبنان و رژیم صهیونیستی گفت: شجاعت و دلاوری حزب الله لبنان زبانزد خاص و عام در سطح بین المللی شده است تا حدی که صهیونیستها خود نیز گفته اند با یک گروه شبه نظامی روبرو نیستند بلکه با یک ارتش منظم می جنگند.

این مقام مذهبی در پاکستان به سخنان گوهر بار مولای متقیان امام علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: بنابر فرموده ایشان، مسلمان باید در مقابل ظالم بایستد و یاور مظلومان باشد و این همان چیزی است که حزب الله لبنان به آن عمل می کند و مسلمانان جهان نیز وظیفه دارند با محکوم کردن جنایتهای رژیم صهیونیستی به حزب الله لبنان کمکهای مادی و معنوی کنند.





دو شعر از علی داوودی

غروب

غروب، بازی نور است و سایه‌ای گذران
 ردیف صندلی و کیفهای آویزان
 تمام زندگی‌ام یک کلاس نقاشی‌ست
 تو نیستی و جهان یک طبیعت بی‌جان
 چه ساده زندگی‌ام را به قاب می‌گیری!
 به روی بوم دو تا لکه می‌شود انسان
 به روی دفتر من یک - دو خط سبز بکش
 که باز گل بدهد این بهار و تابستان
 فضای خلوت دانشکده، دلم تنگ است
 ببین شباهت ما شاعران و گنجشکان
 غروب آمده و حرف تازه‌ای دارد
 برای خلوت یک مرد، قصه باران
 بپیچ از سر حافظ به سمت فردوسی
 دوباره شعر بگو چند دفتر و دیوان
 بیا تو از سر حافظ، دوباره فردوسی
 محیط بسته ذهن من است این میدان
 سر قرار نیامد نسیم و تنها ماند
 دوباره حافظ سرگشته در بهارستان
 به تک درخت خیابان «آشنا» کندم
 که روزگار بفهمد چه می‌کشد انسان!
 شکوفه‌های دلم زیر گامه‌ایت ریخت
 به یاد خاطره هامان بکش دو تا گل‌دان
 دوباره رنگ بچین و دوباره طرح بزن
 کتاب، پنجره، پرده، پرنده... در ایوان

آدمت نیستم...

آدمت نیستم آن گونه که حوا باشی
 ساحلت نیستم آن قدر که دریا باشی
 آدمت نیستم آری به بهشتم بفروش
 قسمت این بود در این باغچه تنها باشی
 مرغ باغ ملکوتی پیر از شاخه و خاک
 تا به کی چشم به راهم به تماشا باشی
 مرد این حادثه من نیستم از من بگذرا
 در من آنقدر جنون نیست که صحرا باشی
 شاعرت نیستم آن گونه که مدحت گویم
 گرچه مضمون غزل باشی و رؤیا باشی
 جان من خسته‌تر از آن که زمن دل بیری
 دل من مرده‌تر از آن که مسیحا باشی

...
 ...
 باز می‌گویم و می‌خندد و
 می‌گوید باز:
 خوب می‌دانم، می‌خواهم اما باشی.



اگر آب پیدا شود!

زو خوشش آمده بود چون کارفرمای مهربانی به نظر می‌رسید که خیلی ساده ولی روان، پرتغالی حرف می‌زد و چشمهای مهربانی داشت. از همه مهم‌تر، او با دومینگو و مارینا یکسان برخورد کرده بود، در حالی که دومینگو یک سیاه پوست آنگولایی بود و مارینا با او فرق داشت.

زو خیلی زود متوجه شد که در استخدام دخترها، بخت با او یار بوده است. آنها سخت کوش بودند و ملاقاتهایی با رؤسای شرکت‌هایی ترتیب می‌دادند که زو در مجاب کردن آنها ناموفق بود. آنها اطلاعات مورد نیاز را، با زیرکی تمام از لابه لای کاغذ بازبهای اداری بیرون می‌کشیدند. دو ماه بعد از استخدام دخترها، زو، دومینگو و مارینا را به دفترش احضار کرد. او برای آنها توضیح داد که دکتر می‌خواهد به نامیبی برود تا در مورد احداث خط آهن با مسئولین آنجا مذاکره کند. آنها در آب و هوای زیبای منطقه، سه ساعت رانندگی خواهند کرد و از مناظر بکر و زیبای منطقه لذت خواهند برد و به صحرای نامیبی خواهند رفت، صحرایی بکر، تنها، خشن و البته بسیار رمز آگین و زیبا.

زو چند دقیقه درباره تصوراتش از قلب آفریقا با دخترها صحبت کرد. او نمی‌توانست شوقش را برای دیدن زیباییهایی که فکر می‌کرد در انتظارش هستند، پنهان کند.

آنها صبح زود سوار ماشین شدند و به راه افتادند. زو به سمت هتل بزرگ هوئیل حرکت می‌کرد، جایی که اولین ضربه به تخیلات زیبای او وارد شد. غذا افتضاح بود و سرو صدای سربازها، زو را کلافه کرده بود. زو متوجه شد که بهتر است ذوق و شوقش را برای دیدن صحرای مرموز و بکر نگهدارد! آنها از هتل خارج شدند و در جاده‌ای حرکت کردند. ۲ ساعت بعد، آفتاب آنقدر شدید بود که زو احساس می‌کرد بدنش در حال



با صورتی لاغر و بدنی استخوانی که به زحمت لباس نخی ساده را حمل می‌کرد، دومینگو، ۱۵ ساله به نظر می‌رسید. با این حال، خود دومینگو حداقل ۲۸ بهار را به خاطر داشت. صورت سیاه او، به طور اعجاب آوری برآق بود، درست مثل اینکه روی آن، لایه‌ای از روغن کشیده باشند. در سوی دیگر، دخترکی با پوست روشن، ترکیبی از والدین اروپایی و آفریقایی، نشسته بود. دخترها، صبورانه، در اتاق انتظار دفتر زو ریبرو نشسته بودند. زو در اتاق کارش با ویکتور لوبو حرف می‌زد. مردی که دومینگو و مارینا در ۶ ماه گذشته، با او کار کرده بودند.

- من که نمی‌فهمم او چه جور کارفرمایی است، شنیدیم که او به دنبال یک آنگولایی - هندی می‌گردد.
- کجای دنیا چنین نژادی وجود دارد؟
- نمی‌دانم، شاید کسی مثل تو مد نظرش باشد مارینا! نیمی انگلیسی و نیمی هندی.
- فقط خدا کند به زبان پرتغالی با ما مصاحبه کند.

منشی دفتر حرف دخترها را قطع کرد و آنها را به اتاق فرستاد. زو خودش را معرفی کرد. او انگلیسی حرف می‌زد. آقای لوبو به داد دخترها رسید و با زیرکی جواب زو را به زبان پرتغالی داد. حالا دخترها می‌توانستند پرتغالی حرف بزنند. هر دو دختر به دکتر زو، روز بخیر گفتند. زو متعجب بود. او یک مهندس ساده حمل و نقل بود. البته خیلی زود آموخت که آنگولاییها به همه متخصصینی که قرار است به آنها کمک کنند، دکتر می‌گویند. زو به آنها لبخند زد:

- خب، پس شما دو نفر، قرار است مشاورین من باشید. من مطمئنم که ما می‌توانیم به خوبی با هم کار کنیم.
- ما سعی می‌کنیم که کارمندان خوبی باشیم و قول می‌دهیم که همه چیز را خیلی زود یاد بگیریم.
این پاسخی بود که دومینگو با ادب تمام به زو گفت. او از

تبخیر شدن است. زو روی رانندگی تمرکز کرد، چون جاده پر از دست اندازهای غول پیکر بود. مارینا یکسره وزاجی می کرد در حالی که دومینگو در سکوتی سهمگین فرو رفته بود، سکوتی از جنس دانایی، او می دانست که بعد از این سفر، بسیاری از موقعیت هایش را از دست خواهد داد. چشمهای دومینگو به صحرا دوخته شده بودند. سرزمین بزرگ و خالی!

مارینا طاقت نیاورد: «به چی نگاه می کنی دومینگو؟»

- هیچی، فقط نگاه می کردم.

زو به ردیف مردان و زنانی که از حاشیه جاده می گذشتند اشاره کرد و حرف دخترها را قطع کرد:

- اینها کی هستند؟

آنها مردمانی بسیار لاغر بودند. چهره های آنها استخوانی بود و پیشانیهایشان جلو آمده بودند. آنها گونی پوشیده بود و پتوهای را بریده بودند و دور مچهایشان بسته بودند.

بعضیها تکه های چوب به دست داشتند و چند نفری، بزهای لاغری را به دوش می کشیدند.

زو ادامه داد: «پوستشان را ببینید، آنقدر سیاه است که انگاری روی آن روغن مالیده اند، چه قدر درخشان است!» او حرفش را خورد، نمی خواست بگوید آنها سیاه ترین آدمهایی هستند که به عمرش دیده است.

دومینگو با صدای لرزانی پاسخ داد: «آنها اهالی یک قبیله محلی هستند. آفتاب آنقدر شدید است و هوا آنقدر خشک است که آنها باید از پوستشان محافظت کنند. آنها روغن گیاهی کویری را به پوستشان مالیده اند، برای همین آنقدر سیاه به نظر می رسند.» زو بار دیگر به مردم خشن کویر نگاه کرد، او قبلاً چنین چهره ای دیده بود، با همین استخوان بندی و درخشش، درست است! دومینگو! پوست او درست مثل پوست آنها بود و صورتش همین استخوان بندی را داشت.

آنها به شهر نامیبی رسیدند، گرم، خسته و تشنه! رئیس فکر می کرد همه چیز برای ملاقات آنها آماده است اما آنها فقط با منشی جوانی روبرو شدند که به طرز مرگباری خجالتی بود.

- بله آقا، من درباره سفر متخصصین حمل و نقل به اینجا شنیده ام ولی هیچ چیز بیشتری نمی دانم.

زو فهمید که اوضاع خیلی خراب است، هیچ چیز آماده نبود و ملاقات وقت تلف کردنی بیش نبود، او غرید:

- آفریقاییها!

- خیلی خب مرد جوان، ظاهراً هیچ هماهنگی صورت نگرفته ولی می توانی کمک کنی که ما چیزی برای خوردن و از آن مهم تر برای نوشیدن پیدا کنیم و بعد ما را به دیدن محل احداث خط آهن ببری یا این کار هم از تو بر نمی آید؟ ضمناً ما به یک اتاق در هتل نیاز داریم.

دومینگو از درون فرو می ریخت، او هرگز شاهد چنین رفتاری از کار فرمایش نبود، با این حال لحن صدای او تغییر کرده بود، تغییری که دومینگو به خوبی آن را می شناخت. یک سرور سفید پوست که به برده سیاهش دستور می داد.

همانطور که زو انتظار داشت، نه آب، نه غذا و نه هتل! هیچکدام موجود نبودند. او لحظه به لحظه خشمگین تر می شد و این خشم

او را تشنه تر می کرد. او علائم کم آبی بدن را نشان می داد. منشی جوان آنها را به اتاقی در جلوی ساختمان برد که کمی خنک بود. آنها ساکت پشت میزی نشستند و منشی برایشان ۴ لیوان آب در لیوان هایی کثیف آورد.

- نوشابه، آب پر تقال یا آب گازدار، هیچ ندارید؟

- متأسفم دکتر!

او سینی را جلوی آنها گذاشت و بیرون رفت.

زو به آب نگاه کرد، مایع قهوه ای رنگی که پر از گل بود. او به قانون این طور جاها واقف بود.

- آب ننوشید، مگر اینکه کاملاً تصفیه شده باشد. هیچکس از نوع میکروبهای خطرناک آفریقایی خبردار نیست.

دومینگو با وحشتی پنهان پرسید: «دکتر، نمی نوشید؟»

زو واقعاً بیمار به نظر می رسید، دومینگو لیوان آب را به دستش داد. او واقعاً نگران زو بود. زو زیر لب دعایی خواند و آب را نوشید.

بوی نامطبوعی داشت ولی بد مزه نبود، او از فکر کردن به مایعی که به معده اش فرستاده بود، هیچ دل خوشی نداشت.

باز سر و کله منشی جوان پیدا شد. سه لقمه در سینی گذاشته بود، برای هر نفر یک لقمه. زو از عصبانیت سیاه شده بود و مارینا با تمسخر به دومینگو نگاه می کرد. منشی توضیح داد: «این نان را نباید بجوید چون دندانان صدمه می بیند، آن را در دهانتان خیس کنید تا آرام آرام آب بشود.»

زو احساس می کرد چوب می خورد. آنها به طرف ایستگاه راه آهن راه افتادند. یک منطقه خالی، گرم و نامناسب، همین!

- هی، چرا انگلیسی حرف نمی زنی؟

دومینگو کمی انگلیسی می دانست و از پیشنهاد زو استقبال کرد.

زو گفت که می خواهد قبل از ساعت ۹ به هتل برسد تا شام مفصلی سفارش دهد: «ماهی، سیب زمینی و سالاد به همراه مقدار زیادی میوه برای دسر. تو و مارینا چیز دیگری میل دارید؟»

دومینگو یکبار دیگر در هم ریخت: «ما کمی لوبیا می خوریم.»

- سوپ لوبیا! عالی است.

دومینگو مکثی طولانی کرد و ادامه داد:

- البته اگر آب داشته باشند.

جمله آخر دومینگو زو را بر جای خشکاند: «پوف! پس او هم باید سوپ لوبیا بخورد. آن هم اگر آب وجود داشته باشد.»

او بالاخره خود را به رستوران هتل رساند و خوراک خشک لوبیا خورد. او به طرز وحشیانه ای غذا خورد و به اتاق رفت ولی انگار

اشتباهی رخ داده بود چون معده او هنوز به طرز شکنجه آوری درد می کرد. زو نمی فهمید آدمها چطور در چنین جایی زندگی می کنند و نمی توانست فکر کند چون درد به او امان نمی داد.

در اتاق کناری، دومینگو و مارینا خوابیده بودند. آنها شام نخورده بودند و کمی آرامش داشتند.

زو پتو را بر سرش کشید اما درد امانش را بریده بود. میکروبهای لعنتی آب اثر کرده بودند، شکمش به اندازه یک بالون باد کرده بود و تب داشت. او در میان تب و کابوس، چهره درخشان دومینگو را می دید و آخرین کلمات او را در هذیان ادا می کرد: «اگر آب

وجود داشته باشد!»

دردسرهای پی سی





سروش مسعودی

soroush.masoudi@gmail.com



خنثی کردن قفل کلیک راست ماوس

در برخی از سایتها یا وبلاگها برای امنیت بیشتر مطالب و اجرای قانون کپی رایت که به وسیله آن از کپی مطالب جلوگیری می‌شود، کلیک راست را قفل می‌کنند.

برخی از روشهای خنثی کردن قفل کلیک راست در زیر آمده است:

۱- نگه داشتن کلیک وسط ماوس (که در ماوسهای جدید به صورت یک چرخ است) و بعد کلیک راست کردن.

۲- نگه داشتن کلیک چپ ماوس و بعد کلیک راست کردن.

۳- زدن کلیک راست و بعد زدن کلید `esc` یا `enter` و ...

۴- کلیک راست کردن با کیبورد: دکمه‌ای که در کیبوردهای نسبتاً جدید به شکل یک مستطیل و نشانگر ماوس بر روی آن مستطیل است.

توجه: بیان این روش برای استفاده غیر مجاز یا کپی غیر قانونی از این گونه سایتها نیست و فقط برای اینکه استفاده از سایت یا بلاگ را برای شما راحت‌تر کند، حضورتان ارائه شد.



عکاسی از فیلم

شما با استفاده از نرم افزار Media Player می‌توانید از فیلمهای دلخواهتان به روش زیر عکس بگیرید:

برای این کار باید فیلم یا فایل ویدئویی مورد نظر خود را در Media Player باز کنید و لغزنده جابه‌جایی زمان فیلم (seek) را به محلی که می‌خواهید از آن عکس بگیرید، برسانید. سپس دکمه Pause را زده و دو کلید `Ctrl + I` را همزمان فشار دهید. بعد از آن بلافاصله پنجره Save Captured Image باز می‌شود که از شما محل ذخیره سازی عکس را می‌پرسد که شما باید پس از مشخص کردن محل ذخیره و نام دلخواه فایل، کلید Save را از پنجره باز شده انتخاب کنید. عکس شما ذخیره شد.

ترفندی برای خاموش کردن راحت و سریع کامپیوتر

آیا تا به حال پیش آمده که برای خاموش کردن سیستم مشکلی داشته باشید یا اینکه سیستم شما دیر خاموش شود؟ اکنون با آموختن این ترفند، می‌توانید تنها در مدت زمان ۲ ثانیه سیستم خود را به‌طور کامل خاموش کنید:

روی دسکتاپ (Desktop) راست کلیک کنید، سپس روی New کلیک کنید و گزینه Shortcut را انتخاب کنید و سپس در پنجره‌ای که باز می‌شود متن زیر را تایپ کنید:

```
%.windir% \system32\shutdown.exe -s -t 0n
```

و گزینه Next را بزنید و نامی برای میانبر انتخاب کنید. حالا روی آیکون ساخته شده روی دسکتاپ ۲ بار کلیک کنید و در کمترین زمان Windows خود را خاموش کنید. **توجه:** این ترفند فقط در Windows XP عمل می‌کند.



رایت CD بدون نرم افزار خاص در ویندوز xp

برای رایت کردن بر روی CD با ویندوز XP به موارد زیر توجه کنید:

۱- ابتدا فایلها یا پوشه‌هایی را که قصد دارید بر روی CD رایت کنید انتخاب کنید.

۲- بر روی فایل مورد نظر، دکمه سمت راست ماوس را بزنید و مسیر **send to CD-RW Drive** را انتخاب کنید.

۳- در قسمت **System Tray** (کنار ساعت) یک نماد CD ظاهر خواهد شد.

۴- در پنجره جدید، فایل‌هایی که قصد دارید بر روی CD کپی کنید، نشان داده شده‌اند. فقط کافیست در قسمت **چپ پنجره Write these files to CD** را انتخاب کنید تا مراحل رایت آغاز شود.

نکته مهم:

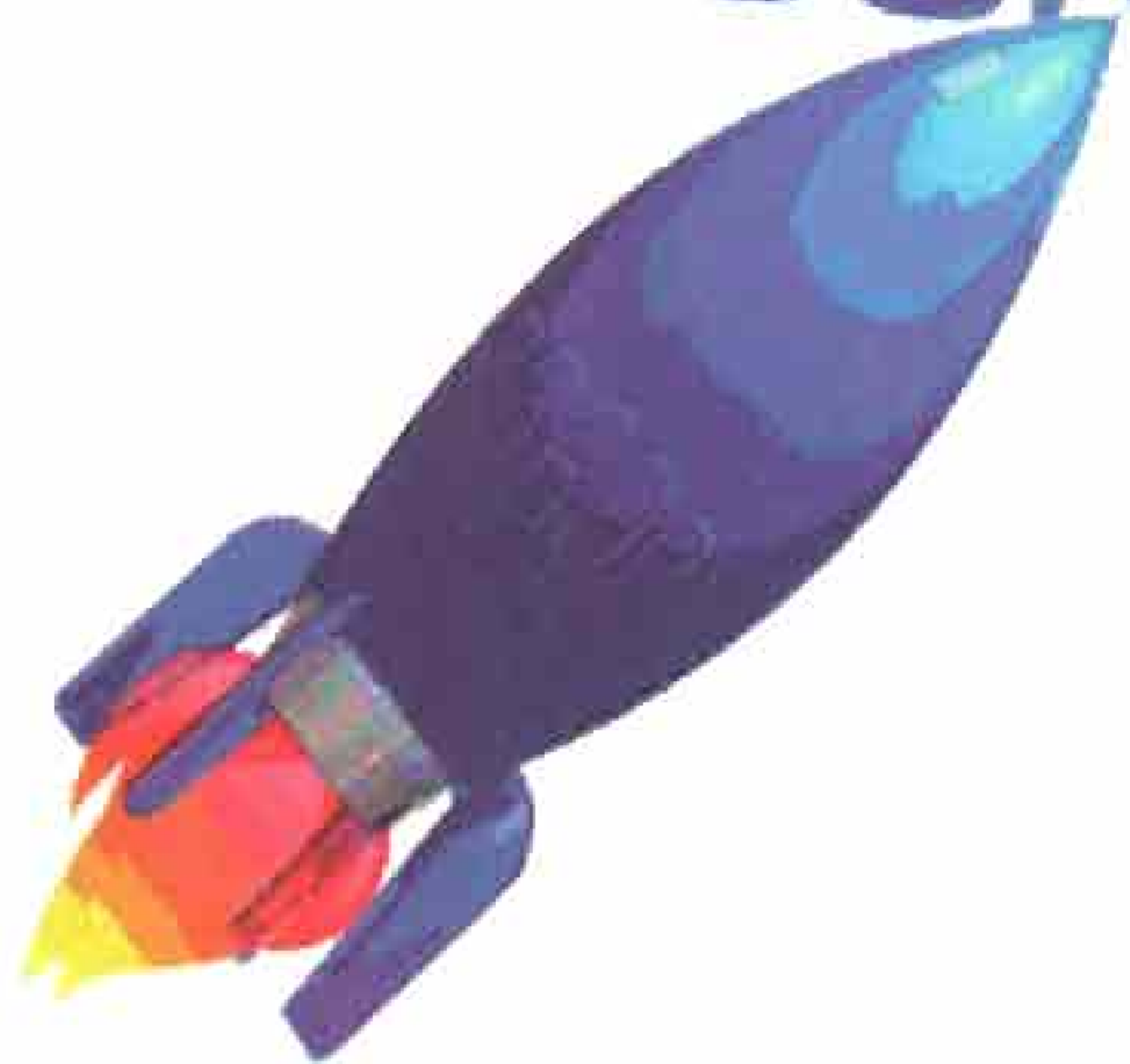
ویندوز XP در هنگام کپی فایلها بر روی سی دی، **Session** مربوط به آن را نمی‌بندد.

بنابراین شما می‌توانید بعداً فایل‌های دیگری در صورت موجود بودن فضای خالی بر روی سی دی، اضافه کنید.

جهت پاک کردن فایل‌های ذخیره شده در مکان موقتی، کافیست از طریق **my computer** به **CD-RW** بروید و دکمه **Delete Temporary files** را در سمت چپ پنجره بزنید.

در ضمن در هنگام فرستادن فایل دقت کنید که حجم فایل از ۶۸۰ مگابایت بیشتر نباشد چون در غیر اینصورت عملیات رایت با دادن پیام خطا متوقف می‌شود.

معرفی نرم افزار MP3ROCKET



کسانی که در اینترنت اهل جستجو و یا در مواردی اهل دانلود کردن هستند، با این نوع برنامه‌ها آشنا هستند. برنامه‌هایی که با آن، دانلود انواع فایلها را ساده‌تر می‌کنند، ولی امروز می‌خواهیم نرم افزاری را معرفی کنیم که با آن می‌توانید انواع فایل‌های چند رسانه‌ای یا **Multimedia** را با استفاده از یک سرویس اینترنتی دانلود کنید.

Mp3 Rocket یک نرم افزار کاملاً قوی در زمینه‌ی دانلود انواع فایل صوتی مانند **Mp3** و تصویری و غیره با کیفیتی باور نکردنی و همین‌طور جستجوی این‌گونه فایلها می‌باشد. از مهم‌ترین ویژگی‌های این نرم افزار می‌توان به بانک اطلاعاتی کامل آن و نیز راحتی کار با آن اشاره کرد و بهترین ویژگی این برنامه، **Pause** کردن دانلود و ادامه دادن دانلود در زمانی دیگر است.

تنها مشکلی که در هنگام نصب این برنامه پیش می‌آید، نیاز آن به برنامه **Java Machin 2 Update 5.0** است که این مشکل با دانلود **Java Machin** از سایت

www.java.com حل خواهد شد که ممکن است شما دوست عزیز هم اکنون این برنامه را بر روی ویندوز خود داشته باشید.

حجم این برنامه حدوداً ۵ مگابایت است و شما می‌توانید این نرم افزار را از سایت

<http://www.download.com> به صورت رایگان دانلود کنید.

توجه کنید که استفاده مفید از این نرم افزارها بهترین راه گسترش فرهنگ استفاده از اینترنت است.





چیزی شبیه خانواده

محل سکونت و امکانات ارائه شده برای هر خانواده به عنوان پیش فرض، زمان به حرکت در می‌آید و هر فرد مطابق خصوصیتی که برای آن کاراکتر تعیین شده است به انجام کارهای شخصی‌اش مشغول می‌شود.

در طول بازی هر کاراکتر نشانه‌های متغیری دارد که بنابر نیازهای روحی و جسمی او تغییر می‌کند. برای این که کاراکترها دچار مشکل نشوند و در نتیجه شما امتیازی از بازی را از دست ندهید، باید به موقع نیازهای افراد را برطرف کنید؛ نیازهایی از قبیل خوردن، آشامیدن، ورزش کردن، استحمام و نظافت، استفاده از موسیقی و غیره.

حتی وقتی که کاراکتری نیاز به خرید و تهیه وسیله‌ای غیر از امکانات پیش فرض بازی دارد، باید برای او شغلی پیدا کنید تا بتواند کسب درآمد کند.

این بازی بسیار بازی مفید و سازنده‌ای است به همین دلیل بخشهای تکمیلی جدید برای ارتقای ویرایش نسخه دوم طراحی و ساخته شده است که شما می‌توانید همان فرد را در دانشگاه، موقعیتهای شغلی متفاوت در شب کریسمس و تعطیلات سال نو مدیریت کنید.

ای کاش طراحان نرم افزار در ایران با توجه به چنین بازیهایی، طراحی و ساخت بازیهایی را آغاز می‌کردند که بر اساس فرهنگ بومی ایرانی ما باشد و بتوانیم نوجوانان و کودکان ایرانی را برای ورود به اجتماع آماده کنیم و در آنها حس مسئولیت‌پذیری، احترام به قانون، توجه به آداب و رسوم قومی و قبیله‌ای و حتی گویشهای مختلف را تقویت کنیم.

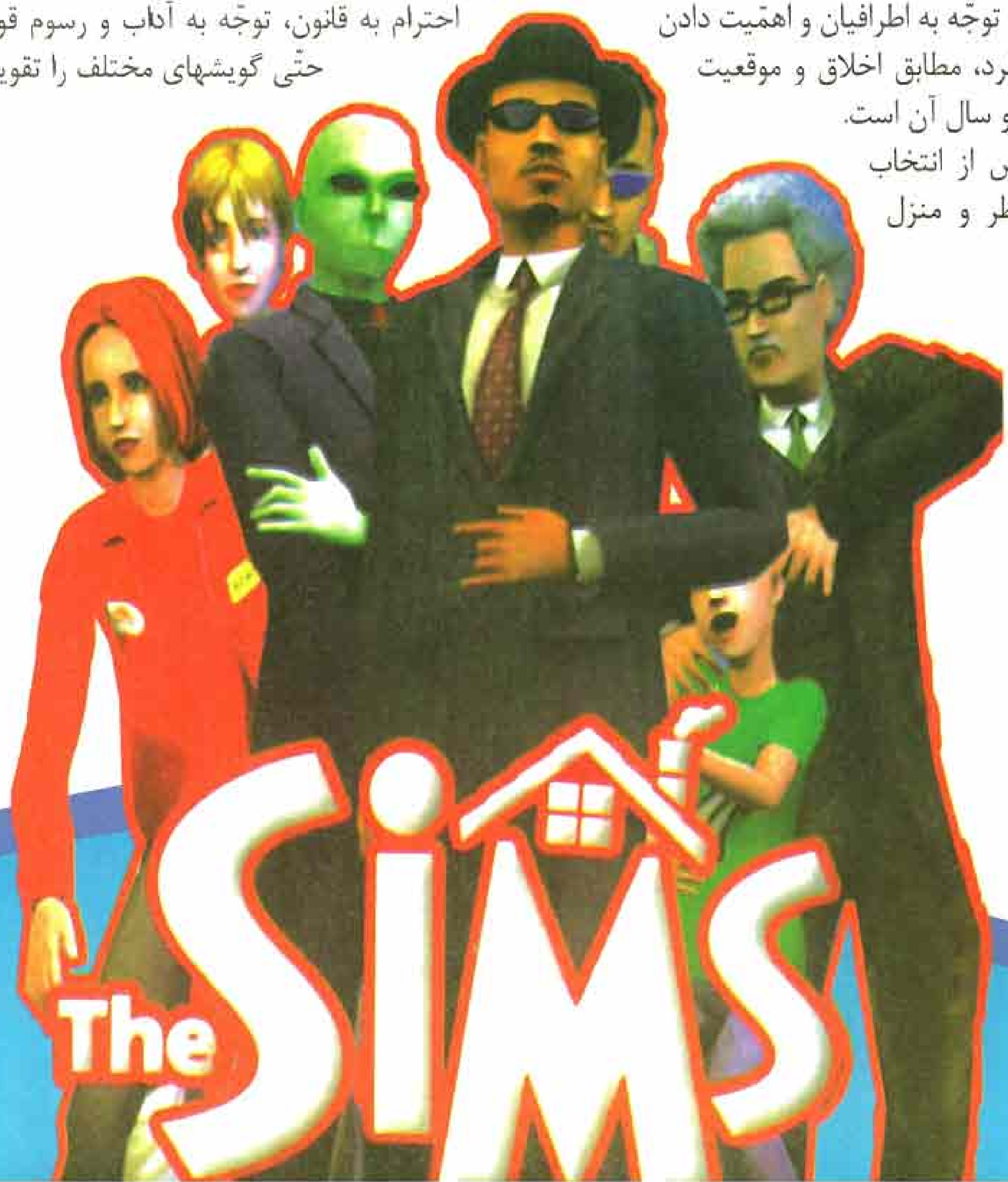
آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که توانایی اداره یک خانواده را دارید یا نه؟

البته تا وقتی در موقعیت اصلی قرار نگیرید، نمی‌توانید قضاوت کنید که چگونه مدیری خواهید بود چون حتی خلبانانی هم که برای آموزش، از دستگاههای فوق پیشرفته شبیه ساز (simulator) استفاده می‌کنند، به دلیل این که اضطراب پرواز واقعی را ندارند، نمی‌توانند مطمئن باشند که در طول پرواز واقعی از عهده تمام اتفاقات و پیچیدگیهای پرواز بر خواهند آمد یا خیر اما به هر حال این کار بهتر از آن است که در ابتدای امر پشت فرمان یک هواپیمای چند میلیاردی بنشینند و خدای ناکرده آن را چپ کنند. البته شاید در مورد اعمال و کارهای مکانیکی و فیزیکی بتوان تمریناتی بر روی شبیه ساز انجام داد ولی در مورد روابط انسانی این کار کمی دور از ذهن به نظر می‌رسد.

با این حال در سالهای اخیر بازیهای استراتژیکی به بازار آمده‌اند که از این قاعده پیروی می‌کنند که مطمئناً هدف آنها تمرین مدیریت خانواده و یا اجتماع نیست بلکه پرورش ذهن و بالا بردن قوه تصمیم‌گیری و حس مسئولیت‌پذیری و نیز توجه به محیط اطراف خود در اجتماع، از مهم‌ترین اهداف این بازیهاست.

بازی Sims که ویرایش دوم آن در جهان با استقبال بسیار زیادی مواجه شده، از معدود بازیهای استراتژیکی است که نه تنها کاربر را ملزم به قتل و غارت و کشتن هموعان نمی‌کند، بلکه هدف آن افزایش توجه به اطرافیان و اهمیت دادن به نیازهای هر فرد، مطابق اخلاق و موقعیت اجتماعی و سن و سال آن است.

در این بازی پس از انتخاب خانواده مورد نظر و منزل





گرچه آواز خون

گرچه‌ها را پراکنده می‌کند و غذای بچه‌ها را پس می‌گیرد ولی وقتی که بچه‌ها متوجه گرسنگی و فلاکت گرچه‌های محل می‌شوند غذا را به آنها می‌دهند.

گرچه آواز خون که مرام و جوانمردی بچه‌ها را می‌بیند، از آنها خوشش می‌آید و بعد از اینکه قصه آن دو را می‌شنود تصمیم می‌گیرد که پدرشان را پیدا کند.

تلاش و کوشش و جستجوی گرچه آواز خون و دیگر گرچه‌ها که دیگر با حسن و گلدونه دوست بودند، سبب شد که در نهایت پدر آن دو را بیابند ولی یک مشکل کوچک وجود داشت.

پدر بچه‌ها که مردمی متمول و ثروتمند شده بود، چشمان بسیار ضعیفی داشت و خدمتکار بدجنسش از این نقطه ضعف او سوء استفاده کرده بود و دو کودک دیگر را به جای حسن و گلدونه به خانه پدر آورده بود.

گرچه‌های زرنگ راز این توطئه را کشف می‌کنند و در آخر داستان، حسن و گلدونه به همراه تمامی گرچه‌های مهربان و بی‌پناه به خانه بزرگ پدر حسن اسباب کشی می‌کنند.

داستان این فیلم قصد دارد که روحیه امیدواری و پشت کار را در کودکان و نوجوانان افزایش دهد و در کنار آن به آنها گوشزد کند که در بدترین شرایط هم انسانها ملزم به رعایت اخلاقیات و حفظ روحیه جوانمردی و در کنار همه آنها حفظ شرافت انسانی خود هستند.

قوی ترها باید به ضعیف ترها کمک کنند و کوچکترها احترام بزرگترها را حفظ کنند.

گرچه که یکی از نمادهای کشور ایران است، به عنوان دوست فانتزی حسن و گلدونه انتخاب شده است.

حرف آخر اینکه تولید آثاری همچون گرچه آواز خون در سالهای اخیر در سینمای کودک و نوجوان بسیار نادر بوده است.

تقریباً همه بزرگان سینمای ایران در همه رشته‌های ریز و درشت این هنر از سینمای کودک و نوجوان و معمولاً از کانون پرورشی فکری کودکان و نوجوانان کار خود را آغاز کرده اند؛ عباس کیارستمی، مجید مجیدی، کامبوزیا پرتوی، ایرج طهماسب، حمید جبلی و خیلی از اسامی که امروزه به عنوان وزنه‌های سنگین سینمای ایران و حتی سینمای جهان به حساب می‌آیند.

کامبوزیا پرتوی که در سالهای اخیر فیلم جدی «کافه ترانزیت» را به روی پرده سینماهای ایران و جهان فرستاده است، در سال ۱۳۶۹ فیلم عروسکی و موزیکال گرچه آواز خون را برای شادی کودکان ایرانی ساخت و موجبات شادی و امیدواری آنان را فراهم کرد و خنده را به روی لبان آنها نشانید.

در ساخت این اثر سینمایی، هنرمندانی همچون منوچهر نوذری، ایرج رضایی، ناصر طهماسب، مرتضی احمدی، رضا بابک، حمید جبلی، دنیا فنی زاده، حسن پور شیرازی، پوران دخت مهیمن و... به عنوان صدا پیشه، عروسک گردان و بازیگر، پرتوی را یاری دادند.

داستان فیلم از این قرار بود که حسن و گلدونه معتقد بودند پدرشان به دلیل فقر آنها را سر راه گذاشته. آنها پس از اینکه خانواده‌ای تصمیم می‌گیرند سرپرستی گلدونه را به عهده بگیرند، از پرورشگاه فرار می‌کنند. آنها مطمئن بودند که پدرشان زنده است و به دنبال آنها می‌گردد.

وقتی گرسنگی آن دو نفر را از پا در می‌آورد، کارگر یک رستوران قابلمه‌ای

چلوکباب به آنها می‌دهد. بلند شدن بوی چلوکباب سبب می‌شود که تمام گرچه‌های گرسنه شهر جمع شوند و غذا را از آن دو بدزدند. در میان کشمکشهای گرچه‌ها و حسن و گلدونه، گرچه آواز خون که جاهل گرچه‌ها بود همه



بازی مهارت دست

کرده، انتهای آن را به حلقه فلزی ببندید و این حلقه را به یک میله چوبی به طول تقریبی ۲۰ سانتی متر میخ کنید و سیم کج و معوج را از داخل این حلقه عبور دهید. اگر کلید بسته باشد باز هم زنگ اخبار به کار نخواهد افتاد مگر اینکه حلقه به سیم خمیده وصل شود.

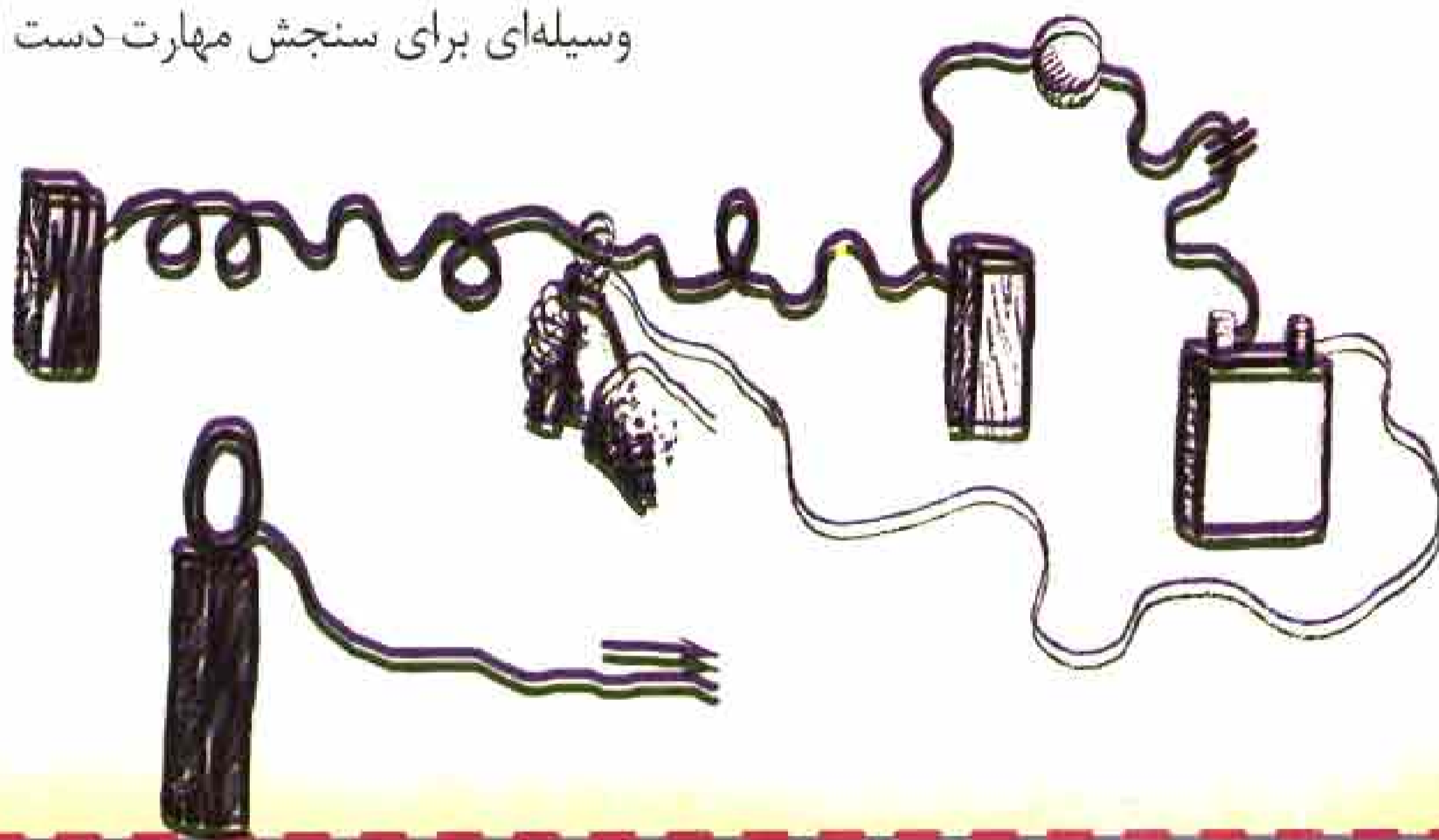
حال که وسیله بازی ساخته شد. طریقه بازی را توضیح می‌دهیم: هر کدام از بازیکنها به نوبت حلقه را در انتهای خارجی سیم خمیده نگه می‌دارد. مسئول بازی کلید را می‌زند و بازی شروع می‌شود. بازیکن باید حلقه را مرتباً به پایه دیگر نزدیک کند. اما باید سعی نماید در هیچ نقطه به سیم برخورد نکند زیرا به محض برخورد حلقه به سیم جریان در مدار برقرار شده و زنگ به کار می‌افتد و سبب باخت بازیکن می‌شود.

می‌توانید ابتدا برای سهولت بازی سیم خمیده را کمتر کج کنید اما به تدریج در آن خمیدگیهای زیادی ایجاد کرده و بازی را مشکل‌تر سازید. این بازی مخصوصاً در جشنهای خانوادگی، در اردوهای تربیتی و نظایر آن می‌تواند هم مایه سرگرمی و هم وسیله‌ای برای سنجش مهارت دست افراد شود.

کوچکترین لرزش دست با بی‌دقتی سبب باختن شما در این بازی می‌شود. خوشبختانه تهیه کردن مواد اولیه بازی بسیار سهل است و شما می‌توانید با هزینه بسیار جزئی وسیله آن را بسازید. یک سیم مسی یا آهنی به قطر ۱ الی ۲ میلیمتر و به طول تقریبی ۲ متر و دو پایه چوبی و یک پیل ۴/۵ ولتی و یک زنگ اخبار و یک حلقه آهنی و چند متر سیم روپوشدار برای ساختن آن کافی است.

ابتدا مطابق شکل پایه‌ها را به یک میز چوبی یا یک تخته دراز نصب کنید. سیم مسی یا آهنی را به شکل فنر خم کنید، سپس آن را کمی باز کرده، خمیدگیهای نامنظم در آن به وجود آورید.

دو سر این سیم را به پایه‌های چوبی نصب کنید. به یک انتهای سیم کج و معوج بایستی سیم روپوشدار مربوط کرده و مدار کوچک شامل زنگ اخبار و کلید قطع و وصل را تشکیل دهید. انتهای دیگر سیم روپوشدار را به یکی از قطبهای پیل وصل کنید. به قطب دیگر پیل سیم روپوشدار دیگری وصل



فرم اشتراک مجله دوست نوجوانان برای جهان و حومه!

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۴ شماره - هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد: ۷۴

به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) وارز کنید

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی

تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور

بهای یک شماره هفتگی دوست

خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال

اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال

آمریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به

حساب اعلام شده وارز و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران وارز کنند.

آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر: خروج - تلفن: ۴۱۱۴۴۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
امضاء

تا شماره

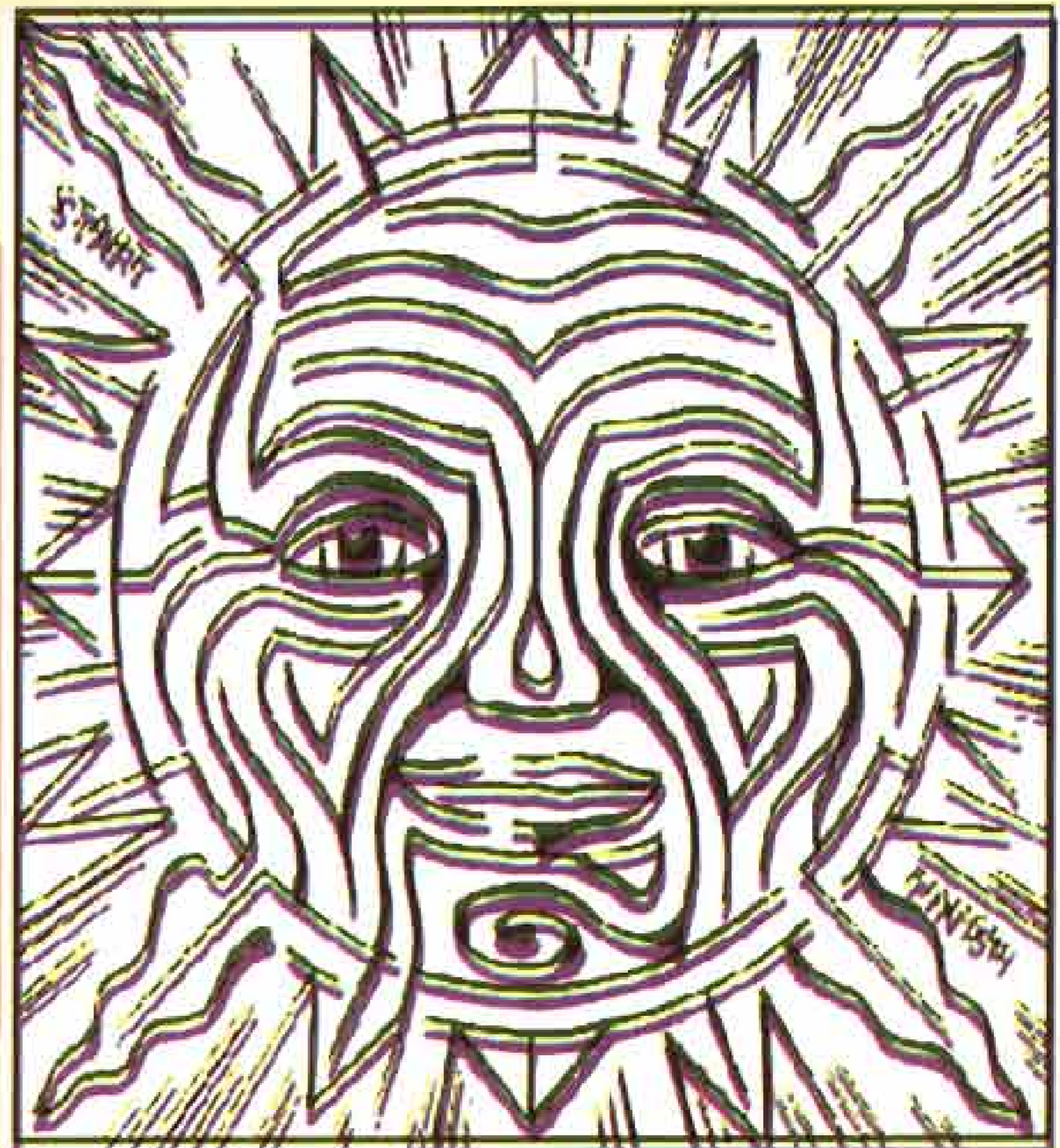
طراح: مسعود اختری

افقی

- ۱- یکی از مقاطع تحصیلی - بالش
 - ۲- حرف شک و تردید- سکوی نمایش- جهان هستی
 - ۳- ماده نیست- بازرگانی- نرم شده و کوبیده
 - ۴- دوست- سیم درهم ریخته- گندم کوبیده شده
 - ۵- پرده خوانی- بزرگترین قاره
 - ۶- مایه حیات- بیماری واگیردار
 - ۷- نوعی چوب نجاری- از خشکبار
 - ۸- از وسایل داوری- سقف- نابود کردن
 - ۹- ضمیر اشاره به دور- وسیله شارژ باتری در خودرو- سخن راست و صریح
 - ۱۰- اسمی دخترانه - گرد بتونه- حرف ندا
 - ۱۱- مردم هندی به آیین قدیم- روبرو عمودی
- ۱- از دروس عمومی- داستان
 - ۲- رحمت الهی- قهرمان جام ملتهای اروپا در سال ۲۰۰۴
 - ۳- مبارزه- ضربه با سر
 - ۴- آزمایش- مادر باران- غول افسانه ای
 - ۵- کتاب مقدس مسیحیان- درخت مجنون
 - ۶- مأمور رسیدگی به آسیاب
 - ۷- لطف و عنایت- از اصول دین است
 - ۸- مرده- شیر عرب- پشتک
 - ۹- آخر و انتها- دین خاتم
 - ۱۰- واحد مقیاس حرارت- محل ایستادن امام جماعت
 - ۱۱- ویران شدن و فرو ریختن- مدافع



ع	ی	ر	س		ا	ه	ن	م
ق	ن		ر	د	ب		ر	ش
ا		ی	د	ا	ن	م		ه
ب	ر		ی	ا	ن			د
	ن	ت		ش		ک	ت	
و	ج		ر	م	ک		ر	پ
ح		ن	ا	ن	م	س		ا
ش	ب		و	د	ا		پ	ر
ی	ز	و	ی		ن	گ	ا	و



بنیاد مهر

موقعی که مروان حکم فرماندار مدینه بود، شنید که فرزدق شاعر، قصیده‌ای ساخته و در آن به زورگویان و ظالمان تاخته است. چون مروان گمان کرد که اشاره به اوست، دستور داد فرزدق از مدینه اخراج شود.

فرزدق آمد خدمت امام حسین علیه السلام و درد دل کرد و گفت: «روزگاری است که به ظن و گمان با مردم دشمنی می‌کنند و همین که گفتی «ف» می‌گویند فحش است.» امام علیه السلام او را دلداری داد و دستور فرمود مبلغی به او هدیه کردند. وقتی فرزدق رفت، یکی از حاضران گفت: «سبحان الله! پسر پیغمبر به شاعری که معصیت خدا می‌کند و بسیار بد زبانی و زبان درازی دارد، بخشش می‌کند؟!»

حضرت فرمود: «بنده خدا! بهترین بخشش از مال، آن است که بدان را به خوبان نزدیکتر کند و آبرو را حفظ کند و یکی از انواع طلب خیر آن است که زبان زهرآگین را کوتاه کنند. مگر نشنیدی که حضرت رسول صل الله علیه و آله به کعب بن زهیر چگونه جزای خوب داد و زبان عباس بن مرداس را چگونه کوتاه کرد؟»

این همان فرزدق است که بعدها آن قصیده معروف را در ستایش امام سجاد سرود.

نیکی پوشیده

امام سجاد علیه السلام معمولاً هر مالی که به دستش می‌رسید، در جای خود انفاق می‌کرد و جز آنجا که مصلحتی آشکار بود، این دستگیریها و بخششها را پنهانی و ناشناسانه به اهلش می‌رساند. شاید یکی از سببهای پنهانکاری امام، سختگیری، خبرکشی و بدخواهی عاملان بنی امیه بود که منتظر بودند بهانه‌ای برای سختگیری بیشتر پیدا کنند و امام مصلحت را در آن می‌دانست که تا ممکن است آمد و رفت در خانه ایشان کمتر باشد و آبروی آبرومندان را هم حفظ کند. این است که شیها پوشیده و ناشناس انبانی از نان و خرما و چیزهای دیگر به دوش می‌گرفت و به صدها خانواده‌ای که آبرومند و محتاج بودند به نوبت کمک می‌رسانید و مواظبت می‌کرد که او را نشناسند. حتی کسانی که مکرر این نیکیها را دیده بودند و شب بر در خانه منتظر می‌نشستند، وقتی آمدن حضرت را می‌دیدند به هم می‌گفتند: «صاحب انبان آمد.» و نمی‌دانستند کیست.

یکی از خویشان آن حضرت که مردی عیالوار هم بود، توقع بیشتری از آن حضرت داشت و بارها نزد دیگران این گله را به زبان آورده بود و گفته بود: «بعضی از نیکوکاران نیمه شبها می‌آیند و به ما که می‌دانند دست تنگیم و آبرو داریم کمک می‌کنند اما این قوم و خویش ما علی بن الحسین علیه السلام با اینکه وضع ما را می‌داند چیزی به ما نمی‌دهد، پس صله رحم یعنی چه؟!»

و امام هیچ وقت نخواسته بود در این باره چیزی بگوید تا روزی که امام سجاد را دشمنان مسموم کردند و وفات یافت. آن وقت مانند صدها خانواده تهی دست آن مرد هم دانست که کسی که در نیمه شبهای تاریک پول و خوراکی به ایشان می‌رسانید، امام سجاد بوده است.

دست علمدار

گفتند این علم به زمین خورد پس شکست غافل از اینکه دست علمدار پرچم است پرچمها می‌آیند و می‌روند اما پرچم شیعه، دستان بریده توست که خداوندگار، آن را وسیله دستگیری از بیچارگان و در راه ماندگان قرار داده است.

شیعه به کجا پناه می‌برد اگر دستان بریده تو نبود؟ دستگیری کن از ما ای مولای دلاوران و سرور جوانمردان!



